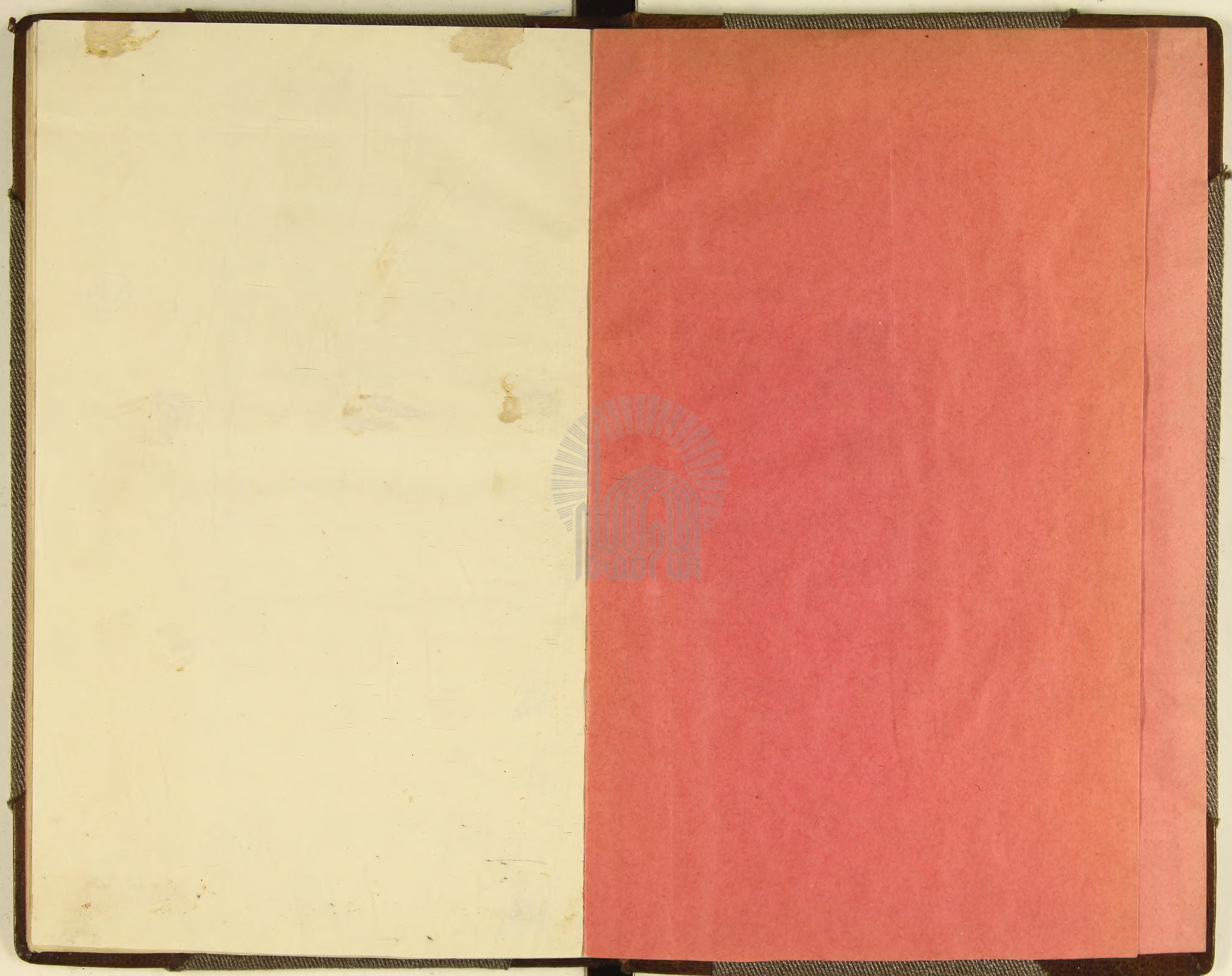
۲۴۶



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وعترته المعصومین اما بعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار که چون بر کافه ارباب فطنت و ذکا و عامه اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و هویدا هست که ادای شکر نعمت سلسله علیه صفیه صفویه انار الله برهانهم وشید الله ارکانهم که سلاطین دین مبین اجداد طاهرین ایشان صلوات الله علیهم اجمعین ببرکات تائیدات ایشان استوار و قوانین شریعت منوره و افانین دوحه ملت مطهره نبوی صلی الله علیه و آله بسعی جمیل ایشان مایه دار هست بر کافه مؤمنان متحتم و دعای خلود این دولت ابدپیوند بر عامه فرقه ناجیه شیعیان لازم است و چون از پرتو خورشید این سلطنت روزافزون این ذره بمقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نمود و عموم طلبه علوم دینیه را از کتاب مزبور انتفاع عظیم حاصل گردید و در اثنای جمع احادیث دو حدیث بنظر قاصر رسید که ائمه اهل البیت

علیهم السلام بظهور این دولت علیه خبر داده اند و باتصال این سلطنت بهیه بدولت قایم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شیعیان را بشارت فرموده اند بخاطر فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل بر احوال شریف حضرت خاتم اوصیا و نقاوه ازکیا و شفیع روز جزا و مخزن اسرار سید انبیا اعنی صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه و علی آبائه الصلوة والسلام بوده باشد بموقف عرض نواب کامیاب فلک قباب خورشید حجاب اعنی شهریار عادل کامل باذل گردون بارگاه ملایک سپاه گلدسته گلستان مصطفوی نوباوه بوستان مرتضوی ثمره شجره رسالت و نبوت غصن دوحه امامت و ولایت خلاصه احفاد سید المرسلین نقاوه اولاد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد امن و امان رافع لوای عدل و احسان بانی مبانی مروت و انصاف ماحی مراسم جور و اعتساف قاصم ظهور فجره دوران کاسر اعناق اکاسره زمان سلطان سلاطین نشان و خاقان گیتی ستان السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان سلیمان الصفوی الموسوی بهادرخان خلد الله تعالی ملکه و اجری فی بحار الظفر والنصرة فلکه برساند و این چهارده در شاهوار را که از دریای علوم اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین استخراج نموده حمایل بر و دوش شاهد دولت ابدتوامان گرداند امید که اطناب این سلطنت عظمی با و تاد خیام سعادت فرجام خاتم اوصیا پیوند یابد

وصبح صادق این دولت کبری تا طلوع خورشید عالم افروز قایم آل
محمد علیهم السلام از آسیب ظلمت فتنهای زمانی تیرگی نیابد بمحمد وآله الطاهرین
من قال آمین ابقی الله مهجته فان هذا دعاء یشمل البشر **حدیث اول**
شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم که از اعاظم محدثین است در کتاب غیبت
بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام
محمد بن علی الباقر علوم الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیه فرمودند که
کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه
فلا یعطونه فاذا راوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون
ما سالوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم
قتلاهم شهداء یعنی گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و
طلب دین حق از مردم کنند و مردم را بان دعوت نمایند پس ایشان
قبول نکنند پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند پس چون این را ببینند
شمشیرهای خود را بر دوشها بگذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق درآیند
پس ایشان باین راضی نشوند تا آنکه بر ایشان پادشاه و والی
شوند و پادشاهی در میان ایشان بماند و بکسی ندهند مگر بصاحب
شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و هر که با ایشان کشته
میشود و در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد مترجم گوید که

بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب
نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت بغیر سلسلهٔ علیهٔ
صفویه خلد الله ملکهم نبود و درین حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصا
انصار و اعوان این دولت ابد توامان بشارتهاست که بر عاقل پوشیده
نیست **حدیث دوم** باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که آنحضرت فرمود که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن
ابی طالب صلوات الله علیه خبر میداد ند از وقایعی که بعد از آن حضرت
بظهور آید تا ظاهر شدن قایم آل محمد صلوات الله علیه پس حضرت سید
الشهدا حسین بن علی صلی الله علیه فرمودند که یا امیر المؤمنین چه وقت حق
سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام
بسیار بر زمین ریخته شود بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس
علیهم اللعنه را بتفصیل بیان فرمود در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است
پس فرمود که اذا قام القایم بخراسان وغلب علی ارض کوفان والملتان
وجاز جزیرة بنی کاوان وقام منا قایم بجیلان واجابه الابر والدیلم
وظهرت لولدی رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرمات وکانوا

بين هنات اذا خربت البصرة وقام امير الامرة فحكى عليه السلام حكاية
طويلة ثم قال اذا جهزت الالوف وصفت الصفوف وقتل الكبش
الخروف هناك يقوم الاخر ويثور الثاير ويهلك الكافر ثم يقوم
القايم المامول والامام المجهول له الشرف والفضل وهو من
ولدك يا حسين لا ابن مثله يظهر بين الركنين في دريسين يظهر
على الثقلين ولا يترك في الارض الادنين طوبى لمن ادرك زمانه
ولحق اوانه وشهد ايامه يعنى هرگاه خروج كند پادشاهى از خراسان
وغالب شود بر زمين كوفه وملتان وبگذرد از جزيره بنى كاوان كه در حوالى
بصره است وخروج كند از ما پادشاهى در گيلان واو را اجابت كنند و
يارى نمايند اهل ابر كه در حوالى استراباد است و ديلم كه قزوين و حوالى
آنست وظاهر شود از براى فرزند من علمهاى تركان ومتفرق شوند در
اطراف عالم و در مكانهاى شريف وجنگها وفتنهاى عظيم است زار و
دهد در وقتى كه جنگ كنند در بصره وبرخيزد پادشاه پادشاهان پس
حكايت طولانى بيان فرمودند كه راوى از ميان انداخته است پس فرمودند
كه انگاه كه تهيه كرده شود چندين هزار لشكر وكشيده شود صفها و
بكشد قوچ فرزند خود را در ان هنگام ديگرى پادشاه شود وطلب
خون آن كشته بكند وكافر از املاك گرداند پس بعد از زمانى قايم آل محمد

كه عالميان در آرزوى او بند ظاهر شود امامى كه مردم قدرش را ندانند يا
بى بكانش نبرند او راست شرف وفضيلت بر عالميان واو از فرزندان
تست اى حسين وصف او نمى توان كرد مثل او كجا بهم ميرسد ظاهر شود
در ميان دو ركن كعبه معظمه با جماعتى اندك وبر جن وانس غالب گردد ومردم
دون يعنى كافران وظالمان را از زمين براندازد خوشحال كسى كه
زمان او را دريابد وبروزگار دولت او برسد ودر خدمتش حاضر گردد
مترجم گويد كه ظاهر است كه خروج كننده خراسان اشاره است بامراى
تركان مثل چنگيز خان وهلاكو خان وخروج كننده در گيلان اشاره است
بشاه دين پناه رضوان مكان شاه اسمعيل حشره الله مع الائمة الطاهرين
لهذا حضرت فرمود كه از ماست و او را فرزند ياد كرد ودر ميان خسروان
روزگار همين باين نسب عاليمقدار همين سلسلهٔ عليه ممتاز وسرافرازند
وپادشاه پادشاهان بامراد همان خسرو خلد آشيانست يا ديگرى از
سلاطين عظام اولاد كرام او وچون راوى بسيارى از حديث را انداخته است
بخصوص حكم نمى توان كرد وكشتن قوچ فرزند خود را بگمان اين
حقير اشاره است بشهادت شاه زاده عالى تبار صفى ميرزا نور الله مضجعه و
پادشاه ديگر كه طلب خون نمايد اشاره است بسلطنت سلطان عليين
آشيان شاه صفى الاول افاض الله عليه شآبيب الغفران وچون حديث را

اختصار کرده اند بعضی از وقایع بعد افتاده است اما بشارت بتعجیل ظهور
حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلم واتصال این دولت دیر
پرور بدولت حق امام البشر از آخر حدیث ظاهر است حدیث شیم شیخ
محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت
کرده است از ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بعد از
انکه مدت ممالک شقاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود
وگفت یا ابا لبید انَّ فی حروف القرآن المقطعة لعلما جمًّا انَّ الله تعالی
انزل الٓمٓ ذلک الکتاب فقام محمدٌ صلّی الله علیه وآله حتی ظهر نوره
وثبتت کلمته وولد یوم ولد وقد مضی من الالف السابع مائة سنةٍ
وثلث سنین ثم قال وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا
عددتها من غیر تکرار ولیس من حروفٍ مقطعةٍ حرفٌ ینقضی الاوقیام
قائمٍ من بنی هاشمٍ عند انقضائه ثم قال الالف واحدٌ واللام ثلثون
والمیم اربعون والصاد تسعون فذلک مائة واحدٌ وستون ثم کان
بدو خروج الحسین بن علیٍّ علیهما السلم الٓمٓ الله فلمّا بلغت مدته قام قائم
ولد العباس عند الٓمٓصٓ ویقوم قائمنا عند انقضائها بالٓرٓ فافهم ذلک
وعِهِ واکتمه یعنی بتحقیق که در حروف مقطعه قرآن که در اول سورهای
فرقانیست علم بسیار هست بدرستی که الله تعالی فرو فرستاد الٓمٓ ذلک الکتاب را

پس حضرت محمد ص اظهار پیغمبری خود نمود تا انکه نور حقیقت او هویدا شد
وکلمه حق اسلام او ثابت ومحکم شد ودر روزی که متولد شد از هزار هفتم
از خلق آدم صد وسه سال گذشته بود پس گفت که بیان این در کتاب
خداست در حرفهای مقطعه اول سورها هرگاه بشماری بی تکرار و هیچ حرفی
از حروف مقطعه نیست مگر انکه نزد منتهی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج
میکند پس فرمود که الف یکیست ولام سی است ومیم چهل است وصاد
نود است پس این صد وشصت ویک می شود پس بود خروج امام حسین
بن علی علیهما السلم در الٓمٓ الله پس چون مدتش تمام شد خروج کرد اول
پادشاهان بنی عباس نزد الٓمٓصٓ خروج می کند قایم اهل بیت علیهم السلم
نزد منقضی شدن این حروف بالٓرٓ پس بفهم ونگاه دار مترجم گوید که این
حدیث از جمله احادیث مشکله است وچندین وجه از اشکال دارد وتا
حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده باشد واین حقیر را وجهی
چند بخاطر قاصر رسیده که در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام ویک وجهش را
درین رساله ایراد مینمایم اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از
کتب معتبره حساب معلوم میشود بچندین وجه در زمان سابق مقرر بوده
وبنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغربست که سابقا در میان
عرب شایع بوده است وابجد ایشان چنین است صعفض قرست

ثخذ ظغش یعنی صاد را شصت میگیرند و ضاد را نود میگیرند و سین را
سیصد میگیرند و ظا را هشتصد می گیرند و غین را نهصد می گیرند و شین را
هزار و در باقی حروف با مشهور موافقند پس بدانکه اول تاریخ ولادت
حضرت رسالت پناهی ص از جمیع فواتح بیرون آورده اند بانکه مکررها را بیندازی
از الم و الر و حم و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف
مبسوطه را با زبر و بینات حساب کنی مثل انکه الف را سه حرف بگیری و لام را
سه حرف و همچنین پس الف لام میم الف لام میم صاد الف لام را الف
لام میم را کاف ها یا عین صاد طا ها طاسین صاد حامیم حامیم عین سین
قاف قاف نون حرفهای ایشانرا که می شماری صد و سه میشود و از خلق
حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث
معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود و اول هر هزار سال
مبداء تاریخ است و از اول هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود و عدد
این حروف نیز صد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الم که در اول
سوره بقره است اشاره است ببعثت حضرت سید المرسلین ص و چون
حضرت فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم
می شود و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب بود از اول ظهور دولت
عبد المطلب تا ظهور دولت عبد المطلب خاتم انبیا علیه و آله الصلوة و الثنا نزدیک

بهفتاد

بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قرآن بعد الم
البقره الم ال عمران است و آن اشاره بخروج حضرت امام حسین صع
است زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا خروج آنحضرت قریب بهفتاد
و یک بود و دیگر بحسب ترتیب سور قرانی المص است و آن اشاره است
بخروج بنی عباس که باز از بنی هاشم بودند هر چند خروجشان بباطل بود
و بحساب ابجد مغاربه صد و سی و یک است و از اوایل بعثت تا اوایل ظهور
دولت ایشان صد و سی و یک بود هر چند تا بعث ایشان بیشتر بود و احتمال
دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس با بیعت
ایشان نیز موافق می آید و توضیح این که بنای حساب المص بر ابجد مغاربه است
در ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی الاخبار نقل شده است حاصل
می شود و اما انکه قیام قایم آل محمد علیهم السلم نزد الر است فقیر را چنین بخاطر
میرسد که مراد این باشد که بنج الر که در قران مجید است همه را حساب باید
کرد بقرینه انکه در الم که یکی مراد بود جز داخل بعد ضم را فرمود در هر دو موضع و در
الر چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود که تقریبا
از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرتست
شصت و پنج سال مانده باشد چون مبداء آن تواریخ از اوایل بعثت بود
امید که حق سبحانه و تعالی درین زودی دیده جمیع مؤمنان را بغبار موکب همیون

الحضرت منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین **حدیث چهارم** دو شیخ بزرگوار شیخ
محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند معتبر
روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابوایوب
انصاری بوده و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات
الله علیهما و همسایه ایشان بوده در شهر سر من رای گفت که روزی کافور
خادم حضرت امام علی نقی نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آن
حضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت
ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول ص
تا حال و پیوسته محل اعتماد ما بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف
میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما
و ترا بر رازی مطلع میگردانم بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه
نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بران زدند
و کیسه زری بیرون آوردند که دران دویست و بیست اشرفی بود
فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز
بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسند جمعی از
کنیزان دران کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای
بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند

شد پس از دور نظر کن ببرده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام
روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان
صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است
و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن
بران و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از و ظاهر میشود پس
بدان که بزبان رومی میگوید که وای که پرده عفتم دریده شود پس یکی از
مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و
عفت او مرا در خریدن راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی بان
شخص خواهد گفت که اگر حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و
پادشاهی او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع
مکن و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو
چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از فروختن تو چاره
نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید که مشتری بهم
رسد که دل من باو میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم
پس درین وقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست که یکی
از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی
و خط فرنگی و دران نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف

کرده است این نامه را بان کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود
من وکیلم از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن
سلیمان کفت که انچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد و انچه
فرموده همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار کریست و
کفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوکندهای عظیم
یاد کرد که اکر مرا باو نفروشی خود را هلاک میکنم پس با او در باب
قیمت کفتکوی بسیار کردم تا انکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت
امام علی نقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را کرفتم و کنیز خندان
و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد کرفته بودم و تا بحجره رسید نامهٔ
امام ع را بیرون آورد و می بوسید و بر دیدهای چسبانید و بر روی می
کذاشت و بر بدن می مالید پس من از روی تعجب کفتم که می بوسی
نامهٔ را که صاحبش را نمی شناسی کنیز کفت که ای عاجز کم معرفت ببزرکی
فرزندان و اوصیای پیغمبران کوش خود بمن سپار و دل برای
شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم
من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان
شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیهما السلم است ترا خبر دهم به
امری عجب بدانکه جدم قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد

در هنکامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان
عیسی علیه السلم از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان
قدر و منزلت هفتصد کس از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرکان سپاه
و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی
خود بانواع جواهر مرصع کردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه
کردند و بتها و چلیپای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای
تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست کرفتند که بخوانند بتها
و چلیپاها همکی بر زمین افتاد و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد سرنکون هم
و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد در الحال رنکهای
کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرک ایشان بجدم کفت
که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها
روی نمود که دلالت می کند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل کردد پس
جدم این امر را بفال بد دانست و کفت بعلما و کشیشان که این تخت را
بار دیکر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر کردانید برادر این
برکشته روزکار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن
برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر
دیکر را بر بالای تخت بردند همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان

حالت اولی روی نمود و نحوست این برادر برابر نحوست آن برادر بود و بر
این کار ندانستند که این از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر
پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بحرم سرا باز گشت و پردهای خجالت
در آویخت پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت
مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب
کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند
که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمدی ص با وصی
و داماد خود علی بن ابی طالب ع و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار
ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح
بقدم ادب باستقبال حضرت خاتم الانبیا ع شتافت و دست
در گردن مبارک آنحضرت در آورد پس حضرت رسالت پناه فرمود
که یا روح الله آمده ام که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند
سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت
و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آنکسی که تو نامه اش را بمن دادی
پس حضرت عیسی نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت شرف دو
جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس همگی بران منبر بر آمدند و حضرت

رسول ص خطبه انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری علیه السلام
عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت با حواریان گواه شدند پس چون
ازان خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر
و جد خود نقل نکردم و این گنج را بکارنا در سینه پنهان داشتم و آتش
محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل
میشد و سرمایه صبر و قرار مرا بر باد فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن
بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق
پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم
برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از و سوال نمود و هیچ
سود نبخشید پس چون از علاج درد من مایوس گردید روزی بمن گفت
ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی در دنیا هست که برای
تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته ام می بینم اگر
شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و بندها
و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح
و مادرش بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر
ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد و دیگر
اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب

دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها الصلوة والسلم بدیدن
من آمد و حضرت مریم علیها السلم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت
آن حضرت بودند پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان مادر شوهر تست
امام حسن عسکری ع پس من بدامن مبارکش در آویختم و گریستم و شکایت
کردم که حضرت امام حسن ع بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید پس آن
حضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک
می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری
میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم ع
از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری ع بدیدن تو بیاید پس بگو
که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ اَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ پس چون این
دو کلمه طیبه بلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و
دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی
تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان می راندم و انتظار
ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید
جمال آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت
خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود که دیر
آمدن من بنزد تو نبود مگر آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد

تو خواهم بود تا زمان که حق تعالی ما و تو را بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را
بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یکشب نگذشته است
که درد هجران مرا بشربت وصال دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت
که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن
عسکری ع در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ
مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت
تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز بهیأتی که تو را نشناسند
و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان
بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال
کسی بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در
غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت
این نام کنیزان است بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی
و زبان عربی نیک میدانی گفت که بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن
داشت و میخواست که مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد زن مترجمی را
که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد
و لغت عربی بمن می آموخت تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید
که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی ع رسانیدم

حضرت بکنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی نمود عزت
دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد و اهل
بیت او علیهم السلم را او گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند
رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که
میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو این که ده هزار
اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی بدهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت
بشرف را میخواهم و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا
بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد
کند بعد از انکه پر از ظلم و جور شده باشد گفت این فرزند از کی بعمل
خواهد آمد فرمود که ازان کسی که حضرت رسالت پناه ص ترا برای او
خطبه کرد پس ازو پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی در آوردند
گفت بعقد فرزند تو امام حسن ع حضرت فرمود که ایا او را می شناسی
گفت که مگر ازان شبی که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی
گذشته است که او بدیدن من نیاید پس حضرت کافور خادم را
طلبید و فرمود که برو خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد
حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت
و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا

ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام
حسن عسکری و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما است حدیث
پنجم مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی
و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان
بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی
حضرت امام حسن عسکری ع بخانه من تشریف آوردند و نگاه تندی بر نرجس
خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش وهست بخدمت شما بفرستم
فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه و تعالی
ازو فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از انکه پر از
جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر
بزرگوارم رخصت بطلب در این باب حکیمه گوید که جامهای خود را پوشیدم
و بخانه برادرم امام علی نقی ع رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی انکه من سخنی
بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست
از برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده
بودم که درین امر رخصت بگیرم فرمود که ای بزرگوار صاحب برکت خدا
میخواهست که ترا در چنین ثواب شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و سعادت
بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گرداند حکیمه گفت که بزودی بخانه

خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت و عفاف را در خانهٔ خود واقع ساختم
و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر بخانهٔ خورشید انور
یعنی والد مطهر بردم و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب
عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری ع در امامت
جانشین او گردید و من پیوسته بعادت معزز زمان پدر بخدمت
آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای
خاتون من بیا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم گفتم تویی خاتون
و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی
بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیدهٔ خود مینهم چون حضرت امام علیه السلام
این سخن از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت
آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور
جامههای مرا تا بروم حضرت فرمود که ای عمه امشب نزد ما باش که درین
شب متولد میشود فرزند گرامی که حق تعالی باو زنده میگرداند زمین را
بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم
از کجا بهم میرسد ای سید من و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم
فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و شکم و پشت
نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم تبسم فرمود

و گفت چون صبح میشود از حمل بر او ظاهر خواهد شد و مثل او مثل
مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغیری بر او ظاهر نشد و
احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت
برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است
بحال موسی و در روایت دیگر هست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای
پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلوی باشد و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه
از ران مادران فرو می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت
و نجاست را از ما دور گردانیده حکیمه گفت که نزد نرجس رفتم و این احوال
را با او گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم
پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم نزدیک نرجس خوابیدم و در
هر ساعت از او خبر می گرفتم و او بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم
زیاده میشد و درین شب بیش از شبهای دیگر بنماز تهجد برخاستم
و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست
و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع
کرده بود نزدیک شد که در دلم شکی بدید آید از وعدهٔ که حضرت فرموده
بود ناگاه حضرت امام حسن ع از حجرهٔ خود صدا زد که شک مکن که وقتش
رسیده است در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم او را

در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز دادند که سورهٔ انا انزلناه
فی لیلة القدر را بر او بخوان پس از او پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر
شد از آنچه مولایم فرموده پس من شروع کردم بخواندن سورهٔ انا انزلنا
فی لیلة القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن
و بر من سلام کرد من ترسیدم حضرت صدا زدند که تعجب مکن از
قدرت الهی که حق تعالی خوردان ما را بحکمت گویا می گرداند و ما را
در بزرگی حجت خود ساخته در زمین پس چون کلام حضرت امام علیه السلام
تمام شد نرجس از دیدهٔ من غایب شد گویا پردهٔ میان من و او حایل
کردند پس دویدم بسوی حضرت امام حسن ع فریاد کنان فرمود که برگرد
ای عمه که او را در جای خود خواهی دید چون برگشتم پرده گشوده شد
و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام خیره کرد و حضرت صاحب
الامر علیه السلام دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها و انگشتان سبابه را
باسمان بلند کرده و میگوید اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی رسول
الله و ان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخودش رسید
پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطاتی
و املاء الارض بی عدلا و قسطا یعنی خداوندا وعدهٔ نصرت که بمن
فرمودهٔ وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام مرا

از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد
و در روایت دیگر چنانست که چون حضرت صاحب ع متولد شد نوری
از او ساطع گردید و باوفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از
آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و بدن آنحضرت میمالیدند
و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن ع مرا آواز داد که ای عمه فرزند
مرا در برگیر و بسوی من بیاور پس چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و محو
گردید بدرستی که باطل شدنیست و ثبات و بقا ندارد حکیمه گفت که
چون آن فرزند سعادتمند را بنزد پدر بزرگوار بردم همین که نظرش بر پدر
افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیدهٔ اش
مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را
نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو
بقدرت الهی پس حضرت صاحب ع استعاذه فرمود و گفت بسم الله
الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم
ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان
و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این آیه کریمه موافق احادیث معتبره

در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمهٔ ظاهر لفظش
اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین
ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را
وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون
و هامان یعنی ابوبکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را
حذر میکردند برگشتیم بترجمهٔ حدیث پس حضرت صاحب الامر ع صلوات بر
حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوة والسلام
فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس درین حال مرغان بسیار نزدیک سر
مبارک آنحضرت پیدا شدند پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل
بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور مرغ آنحضرت را
گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز
کردند پس حضرت امام حسن ع فرمود که سپردم تو را بآنکسی که مادر
موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود
که ساکت شو که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و بزودی بسوی تو اش بر
میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند چنانچه حق سبحانه و تعالی
فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش تا دیدهٔ مادرش
باو روشن گردد حضرت حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که صاحب را باو سپردید

فرمودند که این روح القدس است که موکلست بائمه علیهم السلام ایشان را
موفق میگرداند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشان را بعلم زینت
میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم
دیدم که طفلی در میان خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو
ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان
هرگاه امام باشند برخلاف دیگران نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند
یکساله دیگرانست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند
و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان
ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه
فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت آنحضرت میرسیدم در زمان امام
حسن ع تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت
کردم بصورت مردی کامل مشاهده کردم او را نشناختم بفرزند برادر
خود گفتم که این مرد کیست که مرا میفرمائی نزد او بنشینم فرمود که این
فرزند نرجس است و خلیفهٔ من است بعد از من و عنقریب من
از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی
پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بعالم قدس
ارتحال نمود و من حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را هر صبح و شام

ملازمت مینمایم و از هرچه سؤال نماید مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم
سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب میفرماید و در روایت دیگر چنین وارد
شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت ع مشتاق
لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن ع و پرسیدم که مولای
من کجاست فرمود که سپردیم او را بانکس که از ما و تو باو احق و اولی بود
چون روز هفتم شود بیا بنزد ما چون روز هفتم رفتم گهوارهٔ دیدم بر سر
گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من
میخندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزندم را بیاور
چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو
ای فرزند حضرت صاحب ع شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت
پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود
پس حضرت امام حسن ع فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی
بر پیغمبرانش فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف آدم را بزبان سریانی
خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب ادریس و هود و کتاب صالح
و صحف ابرهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصهای پیغمبران را یاد
کرد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که چون حق تعالی

مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را
بسرا پردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی باو خطاب نمود
که مرحبا بتو ای بندهٔ من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین خود
و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافتهٔ بندگان من قسم
بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی
تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم
و بمخالفت تو ایشانرا عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی
پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه
حفظ و حمایت منست او را از شر دشمنان حراست و محافظت
مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو بر پا دارم و باطل را باو
سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خادم
امام حسن ع منقولست که در ساعتی که حضرت صاحب الامر علیه الصلوة
والسلام متولد شد عطسه کرد و فرمود که الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس فرمود که ظالمان گمان می کنند که حجة الهی را
باطل و ضایع می توانند کرد وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن
گفتن هر آینه شکها برطرف شود و چون یکشب از ولادت آنحضرت
گذشت من در خدمت آنحضرت عطسه کردم فرمود که یَرْحَمُكَ اللّٰهُ

من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که تورا در عطیه بشارتی
بدهم کفتم بلی فرمود که امانست از مرک تا سه روز **حدیث ششم**
شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین رضوان علیهم
بسند معتبر از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده اند که او کفت روزی
مبتلا شدم بمباحثه بدترین نواصب و بعد از مناظرات بسیار
کفت وای بر تو و اصحاب تو شما کروه روافض مهاجران و انصار را
طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمائید اینک ابوبکر
بسبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود و از پس که پیغمبر
او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چون که میدانست
که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان
بعد از و معطل شود و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید
برای انکه میدانست که اکر کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد
و من ازین سخن جوابها کفتم و ساکت نشد پس کفت که ای کروه روافض
شما میکوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبها انداختن
دلیل خود می آورید بکو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود
یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اکر کویم که از طوع و رغبت بود خواهد
کفت که پس نفاق چه معنی دارد و اکر کویم که از اکراه و جبر بود خواهد

کفت

کفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از
جواب او ساکت شدم و دلکیر برکشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده
از چهل سؤال از مسائل مشکله و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت
حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بفرستم با احمد بن اسحق
که وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم کفتند متوجه سر من رای
شد من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال
کفتم کفت خود با من بیا و از حضرت سؤال کن با او رفیق شدم تا بدر
دولت سرای آن حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمود
و داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان
کرده بود و دران همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که
هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود
چون نظر بروی مبارک آنحضرت انداختیم روی آنحضرت از ماه
ماه شب چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت
طفلی نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال و در سرش دو
کاکل بود و نزد آنحضرت اناری از طلا بود که بجواهر کرانبها و نکینها مرصع
کرده بودند و یکی از بزرکان بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود
و در دست حضرت نامه بود و کتابتی میفرمودند و آن طفل مانع میشد

آن انار را می انداختند که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت میفرمودند
پس احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل
فرمود که اینک هدایا و تحفهای شیعیان تست بگشا و متصرف شو
حضرت صاحب الامر ع فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست
طاهر خود را که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای
رجس و باطل پس حضرت صاحب ع فرمود که ای پسر اسحق بیرون
آور آنچه در همیانست تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم اسحق یک کیسه را
بیرون آورد حضرت صاحب ص فرمود که این از فلانست که در فلان محلهٔ
قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش
از قیمت ملکی است که از پدر باو میراث رسیده بود و فروخته است
و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ
دکان سه دینار است حضرت امام حسن ع فرمود که راست گفتی ای
فرزند بگو که چه چیز درین میان حرام است تا بیرون کند فرمود که درین
میان یک اشرفی هست بسکهٔ ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش
بر آن نقش است و نصف نقشش محو شده است و یکدینار مقراض
شده ناقصی هست که یکدانگ و نیم است و حرام درین کیسه همین دو
دینار است و وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال

در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان
بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد
برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد
برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافتند و فروختند و این دو دینار از قیمت
آن جامه است و حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان
علامتها که حضرت صاحب الامر ع فرموده بود پیدا شد برداشت و باقی را
تسلیم نمود پس صرّهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب ع فرمود که این
مال فلان است که در فلان محلّه قم میباشد و پنجاه اشرفی در این
صره است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این
اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگرانش مشترک بود و
حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در آن میان است
حضرت امام حسن ع گفت که راست گفتی ای فرزند پس باحمد
گفت که این کیسها را بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که
نمیخواهیم و اینها حرام است بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیره زن
برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آنرا در میان خورجین پنهان
کرده بودم فراموش کردم و برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب
من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمدهٔ گفتم شوق

ملازمت تو مرا آورده است فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد گفتم که حاضر است فرمود که از نور چشم بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب الامر فرمود گفتم ای مولا و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر صلعم طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین ع گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر رسولی فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بآن غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست ازین عمل بر میداری و الا ترا طلاق میدهم میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب ع فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را بشرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول ص بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این شرف را برای ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کند و بر تو خروج کند او را طلاق بگو و از این شرف بینداز بعد از آن پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی میفرماید که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه ظاهر لفظش اینست

که بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزهٔ که طوی نام دارد بدرستی که اتفاق علماست که نعلین آنحضرت از پوست مرده بود لهذا خدا فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را میگوید بر موسی افترا بسته است و او را با رتبهٔ نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی ازین نیست که نماز موسی ع دران نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز بود پوشیدن دران بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانسته و جاهل بود بچیزی که دران نماز نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس شما مطلب آنرا بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده بود برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از آن محبتها است چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالها بنظر می آید کفش مثال زنست و کسی که خواب می بیند که کفشش را دزد برد زنش میمیرد یا از دور میشود و سعد

کفت که دیگر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار
غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از ان بحضرت رسول ص
اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد
که اسماء مقدسه آل عبا را باو تعلیم نماید که در شداید بآنها پناه برد
جبرئیل آمد و اسماء ایشانرا تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت
زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم را یاد میکرد غم
او بر طرف میشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین ع را یاد
میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمی توانست کرد روزی
مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان
میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالیمقدار را
که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می آید و مرا از گریه طاقت نمیماند پس
خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی
فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک
عترت طاهره سید انبیاست و یا یزید است که کشنده و ظالم
ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست در ان صحرا و صاد
صبر ایشانست چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز
از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری

وناله

و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی
آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد
آیا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد ایا علی
و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین درد و الم را
بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد و بعد از این سخنان
میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من باو
روشن شود و چون چنین فرزند کرامت فرمائی مرا فریفته محبت
او گردان پس چنین کن که دل در مصیبت آن فرزند چنان بدرد
آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا
یحیی را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین فایز گردید و حضرت
یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین ع نیز شش
ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست بر این که امت برای
خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح
احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی
که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند که باعث صلاح
ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان
کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم

نمیتوانند برای خود امامی معین نمایند پس فرمود که بجهت تایید این
مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی
که خدا الخلق فرستاده و ایشانرا از میان خلق برگزیده و کتابها بر
ایشان فرو فرستاده و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و
علمهای هدایت امت اند و اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر
میدانند و موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل
و کمال علم ایشان یک کسی را از میان امت اختیار کنند بگوی
بعقل خود و برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او
مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول
وحی براو از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را
اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد
میشمرد ایشانرا و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا
حال ایشانرا بیان فرمود پس هرگاه برگزیدهٔ خدا کسی را اختیار
کند بگمان اینکه اصلح امت است و افسد امت ظاهر شود پس
چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیدهٔ عوام ناس که خبر از ما فی الضمیر مردم
ندارند و مهاجران و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند پس
می باید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات

امور است

امور است بعد از آن باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میگفت که
حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت بغار برد چون که میدانست
که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نگفتی که شما
روایت کرده اید که پیغمبر ص فرمود که خلافت بعد از من سی سال را
بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این هر
چهار خلیفه بحق اند پس اگر این معنی باعث بردن بغار بود بایست
که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه تو میگوئی آنحضرت در باب سه خلیفهٔ
دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشانرا
سبک شمرده و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام ابابکر
و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که طوعا بود اما از برای طمع دنیا
زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی تورات
و کتابهای خود احوال محمد بر ایشان میخواندند و میگفتند او بر عرب
مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از
بابت پادشاهی بخت نصر خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد
و از کفر و عناد میگفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد
چون حضرت دعوای رسالت فرمود ایشان از روی گفتهٔ یهود
بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع آنکه شاید ولایتی و حکومتی حضرت

بایشان بد بودند و در باطن کافر بودند و چون در آخر مایوس شدند با
منافقان بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را
نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را
هلاک کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر
ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال ایشان مثل
حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین ع از روی طمع بظاهر
بیعت کردند که حضرت هر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد
چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و بجزای اعمال
خود در دنیا و آخرت رسیدند سعد گفت که چون سخن تمام شد
حضرت امام حسن ع برای نماز برخواستند و حضرت صاحب
الامر با ایشان برخواستند و من برگشتم احمد بن اسحق را
در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه
چیست گفت آن جامه که حضرت فرمود پیدا شد گفتم باکی نیست
برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات
بر محمد و آل محمد می فرستاد و گفت همان جامه را دیدم که در
زیر پای حضرت افتاده و بر رویش نماز میکرد سعد گفت که حمد
الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم

و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت ملازمت میکردیم پس چون
روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آن
حضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا بن رسول الله
رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو دشوار است از خدا
سؤال میکنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت
مرتضی و بر مادرت سیده النسا و بر بهترین جوانان اهل بهشت
پدر و عمویت و بر ائمه طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد
و بر فرزندت و از خدا طلب می نمایم که شان ترا رفیع گرداند
و دشمن ترا منکوب گرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال ترا
چون این را گفت حضرت گریست چندان که قطرات گریه از
روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا
زیاده مطلب که درین برگشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت
احمد چون این را شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت
از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی
بجامه که کفن خود کنم حضرت دست بر بساط خود کردند و سیزده
درهم بدر آوردند و فرمودند که این را بگیر و از غیر این خرج خود
مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مرد نیکو کار را خدا ضایع

نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و بفرسخی منزل حلوان
رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از
خود مأیوس شد و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرائی
فرود آمدیم احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود
و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید ما هر یک بجای
خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت
امام حسن ع را دیدم که میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت
احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند از
غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از
همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما این را گفت و از نظر
ما غایب شد پس برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم
رحمة الله علیه **حدیث هفتم** محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده است
از ابو الادیان که گفت من بخدمت حضرت امام حسن عسکری
میکردم و نامهای آنحضرت را بشهرها می بردم پس در کوفتی که در
آن مرض بدار بقا ارتحال فرمودند بخدمت آنجناب رفتم نامهٔ
چند نوشتند بمداین و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل
سامره خواهی شد و از خانه من صدای شیون خواهی شنید

ومرادران

و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید
هرگاه این واقعه بوقوع آید امر امامت با کیست فرمود که هر که
جواب نامهای مرا از تو طلب کند او امام است بعد از من گفتم
دیگر علامتی بفرما فرمود هر که بر من نماز کند او جانشین منست
گفتم دیگر بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز هست او
امام شما است مهابت حضرت مانع شد مرا که بپرسم که کدام همیان
پس بیرون آمدم و نامها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته
برگشتم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم
و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود
چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است
و شیعیان بر گرد او بر آمده اند او را تعزیت بوفات برادر و
تهنیت بامامت میگویند من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است
پس امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی اهلیت امامت
دارد زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار
می باخت و طنبور می نواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت
گفتم و هیچ سؤال از من نکرد در این حال عقید خادم بیرون
آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا و

بر و نماز کند جعفر برخواست و شیعیان با او همراه شدند و چون
بصحن خانه رسیدیم دیدم که حضرت امام حسن عسکری ع را کفن
کرده بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاده که
بر برادر اطهر خود نماز کند چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم
گون پیچیده موی گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای
جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم
بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر و آن
طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد و آنحضرت را در پهلوی
حضرت امام علی نقی ع دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری
بده جواب نامهائی که با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که
دو نشان از انها که حضرت امام حسن ع فرموده بود ظاهر شد
و یک علامت دیگر مانده است پس بیرون آمدم حاجز وشا بجعفر
گفت برای انکه حجت بر او تمام کند که او امام نیست که کی بود این طفل
جعفر گفت که والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم در این
حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت
امام حسن ع چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که
امامت با کیست مردم اشاره کردند بجعفر بسوی جعفر پس نزدیک

رفتند

رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه و مالی چند هست بگو که
نامها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر
برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در ان حال خادم
بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر ع و گفت با شما نامهٔ فلان
شخص و فلان هست و همیانی هست که در ان هزار اشرفی
هست و در ان میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند
آن جماعت نامها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است
که این نامها و مالها را بگیری او امام زمانست و مراد حضرت امام حسن ع
همین همیان بود پس جعفر کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه جور آن
زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را فرستاد
که صیقل کنیز حضرت امام حسن ع را گرفتند که آن طفل را بایشان
دهد او انکار کرد و از برای دفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آن
حضرت باین سبب او را باین الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند
متولد شود بکشند ناگاه عبید الله بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در
بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیزک از خانه قاضی
بخانه خود باز گشت و شیخ طوسی علیه الرحمة بروایت دیگر از رشیق
روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود

وامر فرمود که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و
دیگری را بجنیبت بکشیم و سبکبار بتعجیل برویم بسامره و خانهٔ
حضرت امام حسن عسکری را بما نشان داد و گفت چون بدر
خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است پس داخل
خانه شوید و هر که را در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید
پس چون بدر خانهٔ حضرت رسیدیم در دهلیز غلام سیاهی
نشسته بود و بند زیرجامه در دست داشت و می بافت پرسیدیم
که کی در این خانه هست گفت صاحبش و هیچ گونه ملتفت نشد
بجانب ما و از ما پروائی نکرد پس داخل خانه شدیم خانهٔ بسیار
پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر
ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بر آمده و در خانه هیچ
کس نبود چون پرده را برداشتیم حجرهٔ بزرگی بنظر آمد که گویا
دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری
بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است
نیکوترین مردم بحسب هیأت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب
ما التفات ننمود احمد بن عبدالله پا در حجره گذاشت که داخل شود
در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز

کردم

کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش
باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال آن نیز
بدین منوال گذشت من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی گشودم
و گفتم معذرت می طلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله
که ندانستم که نزد کی می آیم و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون
توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس بهیچوجه متوجه گفتار من نشد
و مشغول نماز بود ما را هیبتی عظیم در دل بهم رسید و برگشتیم و معتضد
انتظار ما میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم
ما را نزد او ببرند در میان شب رسیدیم داخل شدیم و تمام قصه را
حکایت کردیم پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید
و با کسی حرفی گفتید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم
که یک کلمه از این واقعه بدیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم
و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد بن
یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشکریان خلیفهٔ عباسی
که گفت من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه بسر من رای آمد و در
خانهٔ حضرت امام حسن عسکری ع را شکست بعد از فوت آن
حضرت پس حضرت صاحب الامر ص از خانه بیرون آمد و طبرزینی در

در دست داشت و بسیما گفت که چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید
و گفت جعفر کذاب میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر
خانه از تست برمیگردم پس از خانه بیرون آمد علی بن قیس راوی
حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من پرسیدم
از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راستست گفت کی ترا خبر
داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت هیچ خبر در عالم مخفی نماند حدیث
هشتم شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصایر روایت
کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از
حضرت امام جعفر صادق ع که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او
میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان ع
وقت معلوم معینی برای خروج آنحضرت هست فرمود که حق تعالی ابا
نموده از اینکه برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان
بدانند پس فرمود که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در
قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است
و هر کس برای ظهور ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب
شریک گردانیده و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است
مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتداء ظهور آنحضرت

فرمود که بی خبر ظاهر گردد تا نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از
آسمان منادی با اسم و کنیت و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخت او
بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصها و احوالش را
بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم
که نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام
و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دنیا غالب گرداند چنانچه
حق تعالی پیغمبرش را وعده داده است که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت
و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دنیا و هر چند کراهت داشته
باشند آنها که بخدا شرک می آورند و در آیه دیگر فرموده است که
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی
قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها
همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و
دینها اختلاف را و همه دین یک دین حق برگردد و از هیچ کس
بغیر دین حق قبول نکند چنانچه حق تعالی فرموده است که وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ
الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی
هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و در

آفت از زبان کاران باشد مفضل پرسید که در ایام غیبت آن
حضرت باکی مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که
ملایکه و مؤمنان از جن و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان
و نایبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند واالله ای مفضل گویا می بینم
آن حضرت را که داخل شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه
زرد رسول بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول
و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده
باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیأت بیاید نزد خانه کعبه تنها و بی رفیق
پس چون شب درآید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف
صف از ملایک براو نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من
سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر
دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست
که وعدهٔ ما را راست کردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا
که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزد است مزد کارکنان برای خدا پس
بایستد میان رکن حجرالاسود و مقام ابرهیم و بصدای بلند ندا کند که
ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای
یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن بر روی زمین بیایید

بسوی

بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان در هر جای
عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس
بشنوند همه یک آواز پس همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک
چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در مابین رکن و مقام پس
عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین
باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مؤمنان درآید
و جانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است
پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف
عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند
پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی
از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند
چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را
ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملایکه بیعت نمایند پس
نجیبان جن بشرف بیعت برسند و پس سیصد و سیزده تن
نقبا بمبایعت سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست
این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند اینها که با
اویند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد

گویند که هیچ یک از اصحابش را می‌شناسید گویند که نمی‌شناسیم هیچیک را
مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و
نسب می‌شناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس
چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا
کند که اهل آسمانها و زمین بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی
آل محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را
بامام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد
تا حسین بن علی علیهما السلام با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت
امر او منمایید که گمراه میشوید پس اول کسی که لبیک میگوید و اجابت
میکند ملائکه اند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبا میگویند
شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق
نماند مگر آنکه آن صدا را بشنود و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها
و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب
آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده است
و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معویه علیهم اللعنة با
او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس
ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است

و گویند شنیدیم اما باور نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری
که باشند بندای اخیره از راه برود و در تمام آن روز حضرت صاحب ع
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد که نظر کند بآدم و شیث و نوح و
سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند
بمن که علم و کمال همه با من هست و هر که خواهد که نظر کند بمحمد و علی
و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیهم السلام پس نظر کند بمن
و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست و آنچه آنها
مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و
صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف
آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند اینست والله صحف آدم
و شیث که در آن هیچ تغییری راه نیافته است و خواند بر ما از آن
صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توراة
موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علمای این ملتها همه
شهادت دهند که این است آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده
و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند
پس بخواند قرآن را بنحوی که حق تعالی بر حضرت رسول ص نازل ساخته
بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس درین

حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته
باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه که
بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی
پس حضرت فرماید که قصه خود را و برادرت را برای مردم نقل
کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب
کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب
کردیم و منبر را درهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین
انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند
متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای
بیدا رسیدیم که در حول مدینه طیبه است آن شب فرود آمدیم پس
صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکار را
پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چارپایان و اسباب
و اموال فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم
ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می بینی پس
با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را
بترسان بظاهر شدن مهدی آل محمد و خبر ده او را که لشکرت را
حق تعالی در بیدا هلاک گردانید و با من گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت

مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر
دست آنحضرت که توبهٔ ترا قبول میفرماید پس حضرت دست
مبارک بر روی بشیر مالد و بحالت اول برگردد و با حضرت بیعت
کند و در لشکر آن سرور بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و
جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل
و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت
دارد مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای
مفضل و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت
مابین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه
خواهد بود و شش هزار از جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار از جن
و خدا این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آن حضرت
با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق
دعوت نماید پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل بیت خود را
خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون رود و متوجه مدینه طیبه شود مفضل
پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنائی که
حضرت ابرهیم و اسمعیل علیهما السلم گذاشته بودند بنا میکند و از نو
میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب

میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر
کوفه را خراب میکند که هر که آنرا بنا نهاده ملعونست مفضل پرسید که
در مکه معظمه اقامت خواهد فرمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل
بیت خود را در انجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل
مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان
معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان
و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس
ایشانرا پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه
شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه
یاران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویید
که برگردند بحق هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد
بقتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه بازگردند از صد
کس یک کس بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید
که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد
بود فرمود که پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان
و حکمش مسجد کوفه و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله
خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید

که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر
آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا مایل بسوی کوفه باشد و دران زمان
قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد
و دران زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ
باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را
پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد شد ملایکه و مؤمنان باشد
و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و از برکات و
رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در انجا بایستد و گوید بخواند خدا را هر آینه
یک دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا با او عطا فرماید پس حضرت صادق ع
آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضل بدرستی که بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر
کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلا فخر کرد حق تعالی وحی نمود بکعبه که ساکت شو
و فخر مکن بر کربلای معلا بدرستی که آن بقعه مبارکیست که در آنجا ندای انی
انا الله از شجره مبارکه بموسی رسید و آن همان مکان بلندیست که مریم و
عیسی را در انجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین ع را
بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در
وقت ولادت غسل داد و خود در انجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست
که حضرت رسول ص از انجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان

ما در اینجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قایم ع **مفضل** پرسید
که ای سید پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه
جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری عجیب ازو بظهور آید که
موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد **مفضل** پرسید
که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوارش رسد گوید
که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خداست گویند بلی ای
مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو
مصاحب او و همخوابه او ابوبکر و عمر حضرت صاحب در حضور خلق
از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست و چه سبب ایشانرا
از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد
که درین جا مدفون شده پس مردم گویند که ای مهدی آل محمد غیر ایشان
کسی در اینجا مدفون نیست ایشانرا برای همین در اینجا دفن کرده اند
که خلیفهٔ رسول بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که آیا کسی
هست که اگر ببیند ایشانرا بشناسد گویند بلی ما بصفت می شناسیم
باز فرماید که اگر آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان در اینجا مدفونند گویند
نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بدر
آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند

پس بفرماید که کفنها را از ایشان بگشایند و ایشانرا الحلق کشند
بر درخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز
شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت
ایشان داشته باشند گویند که اینست شرف و بزرگی و ما رستگار
شدیم بمحبت ایشان و چون این خبر منتشر گردد هر که در دل بقدر حبّه از
محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند پس منادی از جانب صاحب
ندا کند که هر که این دو مصاحب و همخوابه حضرت رسول را دوست
میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق دو
طایفه شوند یکی دوستدار ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس
حضرت عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوئید از ایشان
و اگر نه بعذاب الٰهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی
آل محمد ما پیش ازان که بدانیم که ایشانرا نزد خدا قرب و منزلتی هست
از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم از ایشان و حال آنکه
کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه
حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان بایشان
نیاورده و از هر که ایشانرا باین خواری بدر آورد و بر دار کشید پس حضرت
مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی ایشانرا

رساند پس بفرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند وایشانرا
بقدرت الهی زنده گرداند وامر فرماید که خلایق را که همگی جمع شوند پس
ظلمی وکفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد
وزدن سلمان فارسی وآتش افروختن بدر خانهٔ امیر المؤمنین وفاطمه و
حسن وحسین علیهم السلام برای سوختن ایشان وزهر دادن امام حسن
وکشتن امام حسین واطفال وپسر عمان ویاران او علیهم السلام واسیر
کردن ذریهٔ رسول صلعم وریختن خون آل محمد در هر زمانی وهر خونی که بناحق
ریخته شده وهر فرجی که بحرام جماع شده وهر سودی ووامی که خورده شده
وهر گناه وظلم وجوری که واقع شده تا قیام قایم آل محمد همه را بر ایشان
بشمارد که از شما شده وایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول
غصب حق خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که
از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص نمایند پس ایشانرا
بفرماید بر درخت برکشند وآتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید وایشانرا
بسوزاند با درخت وبادی را امر فرماید که خاکستر ایشانرا بدریاها پاشد
مفضل گفت که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که
هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله وصدیق اکبر امیر المؤمنین
وفاطمهٔ زهرا وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا وجمیع ائمهٔ هدی همگی زنده خواهند

شد واز برای جمیع ائمه ومؤمنان ایشانرا عذاب خواهند کرد حتی آنکه در
شبانروزی هزار مرتبه ایشانرا بکشند وزنده شوند پس خدا بهر جائی
که خواهد در جهنم ایشانرا ببرد ومعذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی
متوجه کوفه شود ودر مابین کوفه ونجف فرود آید با چهل وشش هزار
ملک وچهل وشش هزار از جن وسیصد وسیزده تن از نقبا مفضل
پرسید که زوراکه بغداد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود فرمود که
محل لعنت وغضب الهی خواهد بود ووای بر کسی که در آنجا ساکن باشد
از علمهای زرد وعلمهای مغرب وعلمهائی که از نزدیک ودور متوجه آن
میگردد والله که بران شهر نازل شود اصناف عذابها که امتهای گذشته
نازل شده است وعذابی چند بران نازل شود که چشمها ندیده باشد
وگوشها نشنیده باشد وطوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان
شمشیر خواهد بود والله که یکوقتی چنان آباد شود بغداد که گویند
دنیا همین است وگویند که خانها وقصرهایش بهشت است ودخترانش
حور العین اند وپسرانش ولدان بهشت اند وگمان کنند که خدا روزی
بندگان را قسمت نکرده است مگر دران شهر وظاهر شود دران شهر افترا
بر خدا ورسول وحکم بناحق وگواهی ناحق وشراب خوردن وزنا کردن
ومال حرام خوردن وخون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد

پس خداوند کند آنرا باین فتنها و لشکرها برتبه که اگر کسی گذرد
نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوان خوش
روئی حسنی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای
آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری می طلبد پس اجابت نمایند او را
گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند
پارهای آهن در شجاعت و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه مکمل
و مسلح و پیوسته بکشد ظالمانرا تا آنکه فتنه در آید در وقتی که اکثر زمین را
از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر میرسد
که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند باصحاب خود میگوید که بیائید
برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل
محمد است اما مطلبش آنست که باصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را
پس حسنی در برابر آنحضرت می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی
که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا صلعم و انگشتری
او و برد و زره او که فاضل می نامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و
اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که
دلدل میگفتند و حمارش که یعفور می نامیدند و براق و کو مصحف امیر المؤمنین
که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر گرداند حتی عصای

آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی
شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتری سلیمان
و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی
ع عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در ساعت درخت
بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید
الله اکبر دست خود دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول
خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش
بیعت بغیر از چهل نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن حمایل
کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند
ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید
که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود
که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر
روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ع ظاهر
شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند
در کربلا و هیچ رجعتی ازین رجعت خوشتر نیست پس بر دوم آید صدیق
اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و برای او قبه در نجف اشرف
نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن

و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را
روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول
الله ص با هر که ایمان آورده است بآنحضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان
و هر که در جنگ گاههای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکند جمعی را
که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او یا رد گفته
او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و دیوانه است
و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده
و همه را بجزای خود میرسانند و همچنین برمیگردانند یک یک از ائمه را تا صاحب
الامر ع و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده
تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا کردند و در آن وقت
ظاهر میشود تاویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که وَنُمَنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه مفضل پرسید که مراد از فرعون و
هامان درین آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل
پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر ع
خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع روی زمین را بگردند
حتی پشت کوه قاف را و آنچه در ظلمات و جمیع دریاها تا آنکه موضعی از
زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که

گویا می بینم ای مفضل آن روز را ما گروه امامان نزد جد خود رسول الله ص ایستاده
باشیم و بآنحضرت شکایت کنیم آنچه بما واقع شد ازین امت جفاکار بعد از
وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهای ما و دشنام دادن
و لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم
خدا و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و محبوس گردانیدن
ما پس حضرت رسالت پناه ص گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من
نازل نشده بشما مگر آنچه بجد شما پیش از شما واقع شده پس ابتدا کند
حضرت فاطمه ص و شکایت کند از ابوبکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند
و چند آنکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو از برای من
نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و در حضور مهاجر و انصار آب دهان
نجس خود در آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر
و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند و با
منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین غصب
کردند پس آمدند که او را به بیعت ببرند او ابا کرد هیزم بر در خانه ما جمع کردند
که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این
چه جرأتست که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین برکنی
عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی

از آسمان بیاورند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم
در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم از
اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب
میکنند پس عمر صدا زد که وقفهای احمقانه زنانرا بگذار خدا پیغمبری و امامت را
هردو بشما نداده است پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در
بر شکم من زد و فرزندی محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من
فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند
و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسوانم
امیرالمؤمنین ع دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا
پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم تو را که مقنعه از سر نگشائی
و سر باسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده
در هوا زنده نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس
حضرت امیرالمؤمنین ع شکایت کند که چندین شب با حسین بخانه مهاجر
و انصار رفتم از آنها که مگر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی
و از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد
هیچ یک بحضرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصه
من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند

مادر

مادر بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند
پس صبر کردم از برای خدا و آزارها چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت
آن پیغمبر مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن
بن ملجم پس حضرت امام حسن ع برخیزد و گوید که ای جد چون خبر شهادت
پدرم بمعویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجانب
کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادرانم و اهالی را بگیرند
تا بیعت کنیم با معویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای
معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم
و ایشانرا بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس
رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا دعوت کردم
و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند
و در فرمان برداری من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان
بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب
مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معویه لشکرها بانبار و کوفه
فرستاده و مسلمانانرا غارت کرده اند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند
بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم بایشان که شما را وفائی نیست و جمعی را
با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید

شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معویه صلح کنم آن شد مگر انچه من
ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم حسین بن علیؑ
با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند پس چون
حضرت رسولص نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه
آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعرهٔ بزند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین
و امام حسن از جانب راست حضرت رسولص بایستند و حضرت فاطمه از
جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسولص
او را بسینه خود بچسباند و بگوید که فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن باد
و دیدهٔ من در بارهٔ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه
سید الشهدا باشد و از جانب چپ جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه
و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت
فاطمه آیه تلاوت فرماید که هذا یومکم الذی کنتم توعدون ترجمه ظاهر لفظش اینست آن روز شما
که بشما وعده میدادند امروز می یابد هر نفسی انچه کرده است از کار خیر حاضر
گردانیده شده و انچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او
و آن کار زشت فاصله و دوری باشد پس حضرت صادقع بسیار
گریست و فرمود که روشن مباد دیدهٔ که نزد ذکر این قصه گریان نگردد **مفضل**
گریست و گفت ای مولای من چه ثواب گریستن بر ایشان فرمود که

ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد **مفضل** پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود
که حضرت فاطمهع برخیزد و بگوید خداوندا وفا کن بوعدهٔ که با من کردهٔ در باب
آنها که بر من ظلم کرده اند و حق مرا غصب کرده اند و مرا زدند و بجزع آوردند
بستمهائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای
هفت گانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیا است و هر که در تحت
الثری است همگی فروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و
ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در
آن روز کشته شوند **مفضل** گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از
شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان
شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول
الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند
این آیه را که وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ یعنی
البته بچشانیم بایشان از عذاب پست تر پیش از عذاب بزرگتر
فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت
پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند
میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاه
شود وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بما برگردد

پادشاهی نبوت و امامت همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قران هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابوبکر و عمر اند پس فرمود که بعد از ان برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر ع پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا ص انچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم انچه از منصور دوانقی بمن رسیده پس برخیزد فرزندم امام موسی و شکایت کند بجدش از هرون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مامون و غیر او پس برخیزد امام علی نقی و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتضد پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جدش حضرت رسول ص با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه ص در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و ملائکه بر دور و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش و بگوید که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام

ونسب وکنیت مرا از برای ایشان بیان کردی پس انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر می بود اینقدر غایب نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول ص فرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و گوید که آمد یاری حق و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی که وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت حضرت رسول ص که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی انچه گذشته است از گناهان تو و انچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق ع فرمود که ای مفضل رسول خدا ص دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیاء منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای

آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست وگفت ای سید من اینها
فضل خداست بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این
مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل
مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه میجویند پس اعتماد
برین فضیلت میکنند و ترک عبادت میکنند پس هیچ فایده بحال ایشان
نمی توان رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای
کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید
که آن آیه که حضرت رسول ص خواهد خواند که لیظهره علی الدین کله مگر آنحضرت
بر همه دینها هنوز غالب نشده است فرمود که ای مفضل اگر بر همه دینها غالب
شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئان و غیر ایشان از
دینهای باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت
رسول ص خواهد بود و آن آیه نیز در ان زمان بعمل خواهد آمد که وَقاتِلُوهُم
حَتّیٰ لا تَکُونَ فِتنَةٌ وَیَکُونَ الدّینُ کُلُّهُ لِلّهِ پس حضرت صادق ع که پس
برگردد حضرت مهدی ع بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ
از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید
بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر
یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر ذمت او باشد

چگونه

چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ع ندا میفرماید در
تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس
همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل حدیث نهم شیخ
بزرگوار محمد بن بابویه قمی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام
محمد تقی که آنحضرت روایت کرده از آبای طاهرین خود از حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم اجمعین که آنحضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم
سید انبیاء ص و ابی بن کعب در خدمت آنحضرت بود چون داخل
شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمینها ابی گفت که چگونه کسی
غیر از   زینت آسمانها و زمینها تواند بود حضرت فرمود که ای ابی
بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبه حسین در
آسمان بزرگتر است از زمین و در جانب راست عرش نوشته است که
او چراغ راه هدایت است و کشتی نجات امت است و پیشوای خلق است
و در او سستی و ضعف نیست فخر است و علم است و ذخیره نجات
عالمیانست و بدرستی که حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه طیب مبارک
پاکیزه ترکیب داده و او را دعای چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی
خدا را بآن دعاها نخواند مگر آنکه الله تعالی او را در قیامت با آنحضرت محشور
گرداند و در آن وقت آنحضرت شفاعت خواه او باشد و حق تعالی غمهای او را

زایل گرداند و قرضش را ادا کند و کار دشوار او را آسان کند و راه دین و
دنیاش را واضح گرداند و او را بر دشمن غالب گرداند و پرده عیبهای
او را اند رادی گفت که آن دعاها کدام است یا رسول الله فرمود که میگویی
هرگاه از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ
بِکَلِماتِكَ وَمَعاقِدِ عَرْشِكَ وَسُکّانِ سَمٰواتِكَ وَاَنْبِیائِكَ وَرُسُلِكَ
اَنْ تَسْتَجیبَ لی فَقَدْ رَهِقَنی مِنْ اَمْری عُسْرٌ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ عُسْری یُسْراً چون این دعا را
بخواند خدا کارهای تو را آسان گرداند و سینه تو را بعلم و معرفت بگشاید
و تو را شهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین کند ابی گفت که یا
رسول الله آن چه نطفه است که در صلب حبیب من حسین است فرمود
که مثل آن نطفه مثل ماه است و بآن علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هرکه
تابع او شود بصلاح آید و هرکه او را گم کند و پیروی او ننماید در کو ضلالت فرو
رود پرسید که اسمش چیست و دعایش کدام است فرمود که نامش
علی است و دعایش اینست یا دائِمُ یا دَیْمُومُ یا حَیُّ یا قَیُّومُ یا کاشِفَ
الغَمِّ وَ فارِجَ الهَمِّ وَ یا باعِثَ الرُّسُلِ وَ یا صادِقَ الوَعْدِ هرکه این دعا را
بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین ع محشور گرداند و آنحضرت
قاید او باشد بسوی بهشت ابی پرسید که یا رسول الله آیا او را خلفی و وصیی

هست فرمود که بلی از برای اوست میراث های آسمانها و زمین پرسید که
چه معنی دارد میراث های آسمانها و زمین فرمود که حکم بحق کردن در میان مردم
و تاویل و تفسیر احکام الهی و بیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت
ابی پرسید که چه نام دارد فرمود که نامش محمد است و بدرستی که ملائکه انس
می یابند با او در آسمانها و در دعای خود میگوید که اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ لی عِنْدَكَ
رِضْوانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لی وَلِمَنْ تَبِعَنی مِنْ اِخْوانی وَشیعَتی وَطَیِّبْ ما
فی صُلْبی پس حق تعالی مرتب ساخته است در صلب او نطفه مبارک پاکی از
جمیع بدیها و خبر داده مرا جبرئیل که خدای عز و جل این نطفه را طیب و نیکو گردانیده
و نزد خود او را جعفر نام نامیده و او را هدایت کننده هدایت و راضی بقضای
الهی و پسندیده جناب خود گردانیده و خدا را باین دعا میخواند یا دانٍ غَیْرَ
مُتَوانٍ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اِجْعَلْ لِشیعَتی مِنَ النّارِ وِقاءً وَلَهُمْ عِنْدَكَ
رِضیً وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَیَسِّرْ اُمُورَهُمْ وَاقْضِ دُیُونَهُمْ وَاسْتُرْ عَوْراتِهِمْ
وَهَبْ لَهُمُ الْکَبائِرَ الَّتی بَیْنَكَ وَبَیْنَهُمْ یا مَنْ لا یَخافُ الضَّیْمَ وَلا تَأْخُذُهُ
سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ اِجْعَلْ لی مِنْ کُلِّ غَمٍّ فَرَجاً هرکه این دعا بخواند خدای عز
و جل او را حشر کند در روز قیامت روسفید با جعفر بن محمد ص بسوی بهشت
ای ابی بدرستی که خدا بوجود آورده است از او نطفه پاک مبارک نیکویی که
حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته و او را نزد خود موسی نام کرده ابی گفت

یا رسول الله گویا که ایشان هم یکدیگر را وصف میکنند و هر یک از دیگری متولد
میشوند و میراث علم از یکدیگر میبرند و هر یک فضیلت دیگری را بیان میکنند
فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل از جانب پروردگار
عالمیان ابی پرسید که آیا او را دعائی هست بغیر از دعای پدرانش فرمود
که بلی در دعایش میگوید یَا خَالِقَ الْخَلْقِ وَيَا بَاسِطَ الرِّزْقِ وَفَالِقَ
الْحَبِّ وَالنَّوَى وَيَا بَارِئَ النَّسَمِ وَمُحْيِيَ الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَدَائِمَ
الثَّبَاتِ افْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ هر که این دعا را بخواند خدا حاجتش را
برآورد و در قیامت او را با موسی بن جعفر محشور گرداند و براستی که حق تعالی
در صلب او ترکیب کرده است نطفهٔ مبارک طیب پاکیزه پسندیده و نزد
خود او را علی نام کرده است و او پسندیدهٔ خدا است در علم او و حکم
او و او را حجتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت با و حجت خود را
تمام کنند و دعایش اینست اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي الْهُدٰى وَثَبِّتْنِي عَلَيْهِ وَاحْشُرْنِي
عَلَيْهِ آمِنًا اَمْنَ مَنْ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِ وَلَا حُزْنَ وَلَا جَزَعَ اِنَّكَ اَهْلُ
التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ بدرستی که خدای عز و جل در صلب او
ترکیب داده است نطفهٔ مبارک طیب پاکیزه پسندیده و نام کرده است
او را محمد بن علی و او شفاعت کنندهٔ شیعیان است و وارث علم جلال
الهی است و علامت بینهٔ راه هدایت است و حجت ظاهرهٔ پروردگار است

و در حین ولادت خواهد گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ و میگوید
در دعای خود يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَلَا
خَالِقَ اِلَّا اَنْتَ تُفْنِي الْمَخْلُوقِينَ وَتَبْقٰى اَنْتَ حَلُمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَفِي
الْمَغْفِرَةِ رِضَاكَ هر که این دعا بخواند حضرت امام محمد تقی شفاعت او کند
در روز قیامت و الله تعالی در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده
و فسادکننده نیست و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است و او را نزد
خود علی بن محمد نام کرده است و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده
و علوم خود را باو سپرده و هر راز پنهان را برای او آشکار گردانیده هر که او را
ملاقات کند و رازی در سینه اش باشد از آن راز خبر میدهد و دشمنش را
باو میشناساند و در دعایش میگوید يَا نُورُ يَا بُرْهَانُ يَا مُنِيرُ يَا مُبِينُ
يَا رَبِّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ وَآفَاتِ الدُّهُورِ وَاَسْئَلُكَ النَّجَاةَ يَوْمَ
يُنْفَخُ فِي الصُّورِ هر که این دعا بخواند حضرت امام علی نقی در قیامت شفیع
و کشانندهٔ او باشد بسوی بهشت و بتحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه قرار
داده و او را نزد خود حسن نام کرده و او را نوری گردانیده در شهرها و جا
نشین خود گردانیده در زمین و موجب عزتی گردانیده برای امت
جدش و راهنمائی گردانیده برای شیعیانش و شفاعت خواهی گردانیده
برای ایشان نزد پروردگارش و عذابی گردانیده برای هر که مخالفت او

کند و جنّی گرداننده برای هر که ولایت و محبتش را بجان قبول کند و برهانی
گرداننده برای هر که او را امام خود گرداند و در دعای خود میگوید یا عزیز
العزّ فی عزّه ما اعزّ عزیز العزّ فی عزّه یا عزیز اعزّنی بعزّک وایّدنی
بنصرک وابعد عنّی همزات الشیاطین وادفع عنّی بدفعک وامنع عنّی
بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که
این دعا را بخواند خدا او را با آن حضرت محشور گرداند و از آتش جهنم او را
نجات دهد هرچند مستحق جهنم شده باشد و الده نو در پشت او قرار داده است
نطفهٔ مبارک پاکیزهٔ طیب طاهر مطهری که راضی باشد با و هر مؤمنی که خدا
در روز الست پیمان ولایت آنحضرت را از او گرفته و کافر شود با و هر
منکری که در آن روز قبول پیمان نکرده پس وست امام پرهیزکار پاکیزه
کردار خشنود کنندهٔ ابرار و پسندیدهٔ پروردگار و هدایت کننده و هدایت
یافته حکم میفرماید بحق و امر مینماید بعدالت و خدا را تصدیق مینماید و خدای
او را تصدیق مینماید در هر چه گوید خروج میکند از مکه در وقتی که دلالتها و علامتهای
او ظاهر شده باشد و او را گنجها هست نه از طلا و نه از نقره بلکه اسبان
نفیس فربه و مردان شجاع صاحب علامت که خدا گرد آورده است برای
از برای او از شهرهای دور بعدد اهل بدر سیصد و سیزده کس و با او
صحیفهٔ سر بمهری هست که در آن صحیفه عدد اصحابش و نامهای ایشان و نسبتهای

ایشان

ایشان و شهرهای ایشان و طبیعتهای ایشان و صفتهای ایشان و
کنیتهای ایشان نوشته است و ایشان جمعی باشند که بسیار جد و اهتمام
در اطاعت آنحضرت داشته باشند ابی پرسید که دلالتها و علامتهای آن
حضرت کدام است یا رسول الله فرمود که او را علمی هست که چون هنگام
خروج آنحضرت شود آن علم بنفسه گشوده شود و بلند گردد و خدا آن
علم را گویا گرداند پس ندا کند آنحضرت را که بیرون بیا ای دوست خدا
پس بکش دشمنان خدا را و او را دو رایت و دو علامت است و او را
شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش میشود شمشیر خود از
غلاف کنده میشود و ندا میکند آنحضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا پس
جایز نیست ترا که بنشینی از جهاد دشمنان خدا پس خروج کند و بکشد
دشمنان خدا را هر جا که بیابد ایشان را و حدود الهی را برپا دارد و بحکم خدا حکم
کند و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راست او باشد و میکائیل از جانب
چپ او باشد و در روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم اگرچه بعد از مدتی
باشد و امور خود را بخدا میگذارم یا ابی خوشحال کسی که او را ملاقات نماید
و بهشت از برای کسی که بامامت او قایل باشد و خدا شیعیان او را از
هلاکت نجات بخشد و باقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه علیهم السلم خدا درهای
بهشت از برای ایشان بگشاید صفت این امامان در زمین مانند صفت

مشکی است که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود و مثل
ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده است که هرگز نورش زایل نگردد
ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال وصف کردن ایشان از جانب
خدا فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاد نام
هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه اش نوشته است
حدیث دهم محمد بن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما بسندهای معتبر از
حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که ناچار است
شیعیان را از فتنهٔ عظیمی که در آن فتنه بسیاری از شیعیان خاص بدین بدر
روند و آن در وقتی است که سیمین از فرزندان من وفات یابد و
بعد از و امام شما غایب باشد و اهل آسمان و زمین بر و بگریند و چه
بسیاری از مؤمنان بر او دلسوخته و محزون باشند و چشمهٔ زلال امامت
منبعش از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب
سه آواز از آسمان بایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند یک
صدا آنکه أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی البته لعنت الهی ثابت است
بر ستمکاران صدای دوم أَزِفَتِ الْآزِفَةُ یعنی نزدیک شد آن امری که
او را بنزدیکی وصف میکردند یا نزدیک شدنی بود صدای سیم بدنی ظاهر
شود پیش قرص آفتاب و صدا رسد که هٰذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَّ

فِي هَلَاكِ الظَّالِمِينَ یعنی این امیر المؤمنین است برگشته است بدنیا که هلاک
کند ظالمان را پس در آن وقت فرج مؤمنان برسد و مردها آرزو کنند که کاش
زنده می بودیم و خدا سینهای مؤمنان را از کینهای منافقان و غمهای ایشان نجات
دهد و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که در روز فرج حضرت قایم ع
در اول روز ملکی ندا کند که بدرستی که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان اوست
و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست پس آنها که
صاحب یقین نباشند و دلهاشان بمرض شک و شبهه مبتلا باشد بصدای
دویم گمراه شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت ع را
شنیده باشند که ندای دویم از شیطانست و اعتقاد بگفته ایشان داشته
باشند بر ایمان ثابت بمانند و در احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت
روز شنبه عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد و اول کسی که با او
بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند پس
جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس و بآواز فصیح
ندائی کند که همه خلایق بشنوند بگوید أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ یعنی آمد
امر الهی پس طلب زود آمدن آن مکنید و بروایت دیگر آنکه بنام و نسب حضرت
قایم ع ندا کند جبرئیل ندائی که هر که خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد
برخیزد و هر که ایستاده باشد از دهشت بنشیند و از جمله علامات آنحضرت

آنست که بصورت جوانان ظاهر شود که هر که او را بیند گمان کند که چهل سال
از عمر مبارکش گذشته است یا کمتر و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام
وفات و پیری بر آن حضرت ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد
شده است که پنج علامت پیش از خروج حضرت مهدی ع هست:
صدای آسمانی و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بر زمین و کشتن
نفس زکیه از سادات حسنی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج
کردن یمانی از جانب یمن و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده
کس از یگان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد
آنحضرت حاضر باشند بعضی شب از میان رخت خواب خود ناپیدا
شوند و صبح در مکه حاضر باشند و بعضی علانیه برابر سوار شوند و در همان
صبح نزد آنحضرت حاضر شوند و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی
بر ایشان قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و حلیه و
نسبش نوشته باشد و از جمله علامات ظهور آنحضرت که از اخبار معتبره
ظاهر میشود گرفتن آفتابست در نیمهٔ ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه در
آخرش هر دو بر خلاف عادت و قواعد منجمین و دیگر فرو رفتن مردم
بزمین در بیدا چنانکه گذشت و یکی در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن
آفتاب در میان آسمان از اول بزوال تا اوسط وقت عصر و طلوع کردن

آفتاب از مغرب و ظاهر شدن ستاره دم دار در طرف مشرق که
روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدی که نزدیک باشد که هر دو طرفش
بیکدیگر برسد و سرخی که در آسمان ظاهر شود و باطراف آسمان منتشر شود
و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود و سه روز یا هفت روز بماند
و عربان بر شهرها مستولی شوند و اهل مصر پادشاه خود را بکشند و شام
خراب شود و سه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود و علمهای
بنی قیس و عرب داخل مصر شوند و علمهای قبیله کنده از عرب متوجه خراسان
شوند و شصت دروغگو بهم رسند که همگی دعوای پیغمبری کنند و دوازده
علم از آل ابی طالب بلند شود که همه دعوای امامت کنند و باد سیاهی در
بغداد در اول روز بلند شود و زلزله شود که اکثر شهر بزمین فرو رود و خوف
و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه‌ها بر عراق مستولی شود و ملخی
در وقتش و در غیر وقتش نازل شود و طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون
بسیار در میان ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت
میمون و خوک مسخ شوند و علامات دیگر بسیار است که در کتاب بحار
الانوار ذکر آنها کردیم **حدیث یازدهم** محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم
نعمانی رضی الله عنهم روایت کرده اند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد
الصادق ع که آنحضرت فرمود که گویا می بینم حضرت قایم ع را در نجف کوفه که

زره حضرت رسول ص را بپوشد و بر اسب سیاهی سوار شود که میان دو چشم
آن اسب سفید باشد پس اسب را بحرکت درآورد بنحوی که باعجاز آنحضرت
مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان در میان شهر ایشانست پس
علم رسول خدا ص را بگشاید و بر پا کند چوبش از عمود عرش باشد و سایر
اجزایش تمام بنصرت ایاری حق تعالی باشد آن علم را بسوی هیچ جماعت
متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشانرا هلاک گرداند پس چون آن علم را حرکت
دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند قطعه آهن شود و بهر مؤمن
خدا قوت چهل مرد کرامت فرماید و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آنکه حق تعالی
این فرح و سرور در قبر او بر او داخل گرداند و مؤمنان در قبرها بزیارت یکدیگر
روند و یکدیگر را بشارت بظهور قایم آل محمد دهند پس بر آنحضرت نازل
شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح
در کشتی بودند و از آنها که با حضرت ابرهیم بودند در هنگامی که نمرود او را
باتش انداخت و آنها که با حضرت موسی بودند در وقتی که دریا برای او شکافته
شد و آنها که با حضرت عیسی بودند در وقتی که خدا او را باسمان برد و چهار هزار
ملک علامت دار و دو هزار ملک دیگر که ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد
سیزده ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه ص نازل شدند
و چهار هزار ملک که بیاری حضرت امام حسین ع نازل شدند پس حضرت

حضرت

رخصت نفرمودند که ایشان قتال کنند والحال ژولیده مو و گردآلوده
نزد قبر آنحضرت اند و گریه میکنند بر آن حضرت تا روز قیامت و سرکرده ایشان
ملکیست که او را منصور میگویند هر که بزیارت آنحضرت میرود آن ملایکه
او را استقبال مینمایند و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار
میشود از زایران او را عیادت میکنند و هر که میمیرد از ایشان بر جنازه اش
نماز میکنند و برای او استغفار میکنند و اینها همه در زمین اند و انتظار میبرند
که حضرت قایم ع خروج کند و او را یاری کنند اما آنچه از روایات معتبره بسیار
که بطرق متعدده مشایخ عظام روایت نموده اند معلوم میشود از سیرت
و اوصاف آنحضرت بعضی را بر سبیل اختصار بحذف اسناد درین رساله
مختصره ایراد مینمایم باسانید بسیار منقولست که حق سبحانه و تعالی ذو القرنین را
مخیر گردانید میان ابر ذلول یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب یعنی با صاعقه
و رعد و برق ذو القرنین ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق و صاعقه را
برای قایم آل محمد ع ذخیره کرد و حضرت بر آن ابرها سوار خواهند شد و هفت
آسمان و هفت زمین خواهد گردید و انواع بادها مسخر او خواهند بود و در
سن پیران و هیأت جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش
بمرتبه باشد که اگر دست بیندازد ببزرگترین درختان زمین از ریشه
بر کند و اگر در میان کوهها صدائی بزند همه سنگها از هم بریزد و بشترق

ومغرب عالم بگردد وهیچ کوه ودریا وصحرا نماند مگر انکه آنحضرت از آنجا
عبور نماید ودین حق را در آنجا بر پا دارد وگنجها ومعدنهای زمین همه از برای
او ظاهر گردد وبهر طرف که متوجه شود یکماهه راه رعب وترسش در
بیفتد وهر که را ببیند بصورت بشناسد که مؤمنست یا منافق ونیکوکارست
یا بدکردار بطریق حکم حضرت داود وسلیمان عم بعلم واقع درمیان
مردم حکم کند وگواه از مردم نطلبد وهر جا که رود ابری بر سر آنحضرت
سایه کند وصدائی از ابر آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی
آل محمدست زمین را پر از عدالت میکند بعد از انکه پر از جور شده باشد
وزمین در زیر پای او ولشکر او پیچیده شود که مسافتهای بسیار را باندک
زمانی طی نمایند وآن حضرت را سایه نباشد وچون از مکه بیرون آید منادی
از جانب حضرت ندا کند که هیچ کس آب وتوشه با خود برندارد وسنگ
حضرت موسی را که بار یکشتر است با خود داشته باشد وبهر منزل که فرود
آیند آن سنگ را نصب نماید ودوازده چشمه از آن جاری شود که هر تشنه
که از آن بخورد سیراب شود وهر گرسنه که بخورد سیر شود وچون بنجف اشرف
رسند ودر آنجا ساکن شوند پیوسته آب وشیر از ان سنگ جاری باشد
وهر گرسنه از آن سیر شود وهر تشنه سیراب گردد ودر روایت دیگر آنست
که آب وطعام وعلف از سنگ بیرون آید که خود وچهارپایان ایشان

بخورند

بخورند وعصای حضرت موسی با آنحضرت باشد که هر وقت که بیندازد بشکل
اژدهائی شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پائین او چهل ذراع
باشد وهر چه را فرماید فرو برد وپیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابرهیم از بهشت
آورد در وقتی که او را باتش انداختند وچون او را که پوشید آتش در او تاثیر
نکرد وهمان پیراهن بود که حضرت یوسف در مصر آنرا که گشود حضرت یعقوب
در شام بویش را شنید وچون بر رویش انداختند دیدهایش روشن
شد وقتی که حضرت صاحب الامر ظاهر شود آنرا پوشیده باشد وانگشتر
سلیمان را در دست داشته باشد وتابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب
وآثار انبیا همراه داشته باشد وهیچ کافری را بر روی زمین نگذارد واگر پناه
بدرختی یا سنگی برد وپنهان شود آن درخت وسنگ فریاد کند که کافر زند
هست پناه او را بکش وچون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان بکشد
پس عقلهای ایشان کامل گردد ودر آن زمان هر شیعه را قوت چهل
مرد باشد واگر همت ببندند بر کوههای آهن از جا بر کنند وهمه جبرا طاعت
ایشان کنند حتی درندگان زمین وپرندگان هوا واگر یکی از اصحاب آن
حضرت بر زمینی پا بگذارد آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب
قایم عم بر روی من پا گذاشته وحق تعالی ترس وبیم را از دلهای ایشان برداشته
ودر دلهای دشمنان ایشان اندازد وهر یک از ایشان از نیزه گذاراتر

واز شیر با جرأت تر باشند و دشمن در زیر بالند و خورد کنند و خدا گوشها و
دیدهای ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف آنحضرت
نظر کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها و بلاها و ضعف و سستی
ببرکت آنحضرت از ایشان برطرف شود و برکات آسمان و زمین زیاد
شود و باران آسمانی که از روزی که غصب خلافت امیر المؤمنین کردند قطع
شد نازل گردد و کینها از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات
با یکدیگر آشتی کنند و ضرر بیکدیگر نرسانند حتی آنکه یک زن تنها از عراق بشام
برود و همه جا پا بر گیاه و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد و هیچ درنده
درندهٔ او را ضرر نرساند و اول که آنحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای
بنی شیبه که کلیدداران کعبه اند ببرند و بر کعبه بیاویزند و ندا کند که ایشان دزدان
خانهٔ خدایند و فرزندان قاتلان امام حسین را بکشد برای آنکه بکردهای پدرهای
خود راضی بوده اند و هر که بکار زشتی راضی باشد چنانست که آن کار را خود
کرده است و عایشه را زنده گرداند و انتقام فاطمه زهرا و ماریه مادر ابرهیم را
از او بکشد و کسی که زکوة ندهد او را گردن بزند و زمین بنور آنحضرت روشن
گردد و تاریکی برطرف شود و مردم را احتیاج بآفتاب و ماه نباشد و هر یک
از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از هر یک بوجود آید و در پشت کوفه
مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد و از پشت قبر حضرت امام حسین ع

نهری بسوی نجف اشرف جاری سازد که آبش در دریای نجف ریزد و در
میانش پلها و آسیاها بسته شود و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که گویا
می بینم پیره زالی زنبیلی از گندم در دست دارد و می برد بنهر کربلا که آسیا کند بی
آنکه کرایه بدهد و آنحضرت و عیال آنحضرت در مسجد سهله قرار گیرند و عمارتهای
مسجدها را خراب کند و چوب بستی راست کند مانند چوب بستی که در زمان حضرت
موسی بوده و کنگرهای مسجدها را خراب کند و منارها را خراب کند و شاه راه
مسلمانان را شصت ذراع گشاده گرداند و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند
برطرف کند و هر پنجره و روزنه و ناودان و بیت الخلا که بر شارع گشاده باشند
خراب کند و فلک را خدا امر فرماید که دیر حرکت کند که هر روز برابر ده روز
باشد و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابرهیم بنا کند و مسجد الحرام
و مسجد رسول ص را خراب کند و بطریقی که در زمان ابرهیم بوده بنا کند و مقام
حضرت ابرهیم را بآنجائی که حضرت گذاشته بود و عمر علیه اللعنه بتعصب جاهلیت
تغییر داد برگرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع سنتها را برپا دارد و
شیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که کسی گردد که فقیری
بیابد برای زکوة و تصدق و نیابد و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید و از
هیچکس بغیر از اسلام راضی نشود و بسا باشد که شخصی بر بالای سر آنحضرت
ایستاده باشد و او را امر و نهی فرماید ناگاه بفرماید که بگردانیدش و پیش آورید

پس بفرماید که او را گردن بزنند بسبب امری که از ضمیر او بر آن حضرت
ظاهر شود و قرآنی که حضرت امیر المؤمنین ع جمع فرموده و آن اشقیا قبول
نکردند ظاهر سازد و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که گویا می بینم که شیعیان
ما در میان مسجد کوفه خیمها بر پا کرده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه مینمایند
و چون حضرت والی و حاکمی بشهری از شهرها فرستد میفرماید که کتاب
تو کف دست تست هر امری که ترا رو دهد و بر تو مشتبه شود و حکم
الهی را در آن قضیه ندانی نظر بدست خود بکن که در آنجا بقدرت الهی آنچه خواهی
نوشته است و حضرت لشکری باستنبول فرستد پس چون بخلیج استنبول
برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آب راه روند چون مردم
روم آنحال را از ایشان مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی آب
راه میروند خودش چون خواهد بود پس دروازه شهر را بگشایند و
ایشان داخل شوند و آنچه حضرت امر فرموده باشد بعمل آورند و چون
مردم بخدمت حضرت روند چنین سلام کنند که اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا بَقِيَّةَ
اللهِ و در زمان آنحضرت در مسجد کوفه چشمهٔ از روغن و چشمهٔ از شیر
و چشمهٔ از آب طهور و چشمهٔ از آب خوردن جاری باشد و
چون امام ع در کوفه قرار گیرد و لشکری بجانب شام بفرستد که بنی امیه را
بکشند ایشان بگریزند بجانب فرنگ اهل فرنگ بایشان گویند

که ما شما

که ما شما را بشهر خود میگذاریم تا نصرانی نشوید و بدین ما در نیائید ایشان بدین
نصاری در آیند و چلیپاها بگردن اندازند و داخل شهر فرنگ بشوند چون
لشکر قایم ع وارد فرنگ شود نصاری طلب امان و صلح کنند اصحاب قایم ع
فرمایند که ما شما را امان ندهیم تا گریختهای ما را بما ندهید پس بنی امیه را بگیرند
و همه را گردن بزنند و چنانچه حضرت رسول ص بعد از نبوت آنچه مردم در
جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب ننمود
و احکام را تازه بر ایشان جاری ساخت حضرت صاحب الامر ص نیز چنین
خواهد کرد و آنچه پیش از ظهور آنحضرت واقع شده است متعرض نخواهد
شد این مختصری بود از احوال خیر مآل آن معدن رفعت و جلال
و هر که بسط این کلام خواهد درین باب رجوع نماید بکتاب بحار الانوار
حدیث دوازدهم شیخ قطب الدین راوندی و غیر او از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده اند که حضرت امام حسین ص پیش از شهادت اصحاب
خود در خطبه فرمودند که جدم رسول خدا ص روزی بمن گفتند که ای فرزند زود
باشد که ترا ببرند بسوی عراق بزمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در
آنجا ملاقات کرده اند و آنرا عمورا می نامند و تو در آن زمین شهید شوی
و جماعتی از اصحاب تو با تو شهید شوند که درد آهن بایشان نرسد پس حضرت
این آیه را خواندند که قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و فرمودند

که چنانکه آتش بامر الهی بر ابرهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو
سرد شود پس حضرت امام حسین ع فرمود که بشارت باد شما را والله که اگر
ایشان ما را بکشند بنزد پیغمبر خود می رویم پس میمانم در آن عالم آنچه خدا
خواهد پس اول کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید پیش از قیامت
من باشم بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر
المؤمنین ع و ظاهر شدن قایم اهل بیت ع پس فرود آید بر من گروهی
از آسمان از خداوند عالمیان که هرگز بزمین نیامده باشند پیش از آن و
نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکری چند از ملائکه و
نازل شوند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بامت بر ایشان
منت گذاشته است سوار شده سوار شده بر اسبان ابلق از نور
که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسالت
پناه ص علم خود را بجنباند و با شمشیر خود بدست قایم آل محمد ص بدهد پس بعد از آن
در زمین آنقدر که بمانیم که خدا خواهد پس حق تع بیرون آورد از مسجد کوفه چشمهٔ
از روغن و چشمه از شیر پس حضرت امیر المؤمنین ع بمن دهد شمشیر حضرت
پیغمبر ص را و بفرستد مرا بمشرق و مغرب عالم و هیچ دشمنی از دشمنان خدا از سم
مگر آنکه بامر الهی خون او را بریزم و هر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا بهند
برسم و جمیع شهرهای هند را فتح کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع هر دو زنده

شوند

شوند و بنزد حضرت امیر المؤمنین ع بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول
در آنچه شما را وعده داده اند پس حضرت امیر هفتاد کس با ایشان همراه کند
و بسوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند پس لشکری بجانب شهرهای
فرنگ بفرستد که همه را فتح کنند پس بکشم من هر جانور حرام گوشتی را تا
آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت نباشد و بر یهود و نصاری و سایر
ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر گردانم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته
شدن هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر که از اسلام کراهت
داشته باشد بحکم خدا خونش را بریزم و هیچ یک از شیعیان نباشد مگر
آنکه حق تع ملکی نازل گرداند که دست بر رویش بمالد و غبار از رویش پاک
کند و زنان و منزلش را در بهشت باو بنماید و بر روی زمین هیچ کور و زمین گیر
و مبتلائی نماند مگر آنکه خدا درد ایشان را ببرکت ما اهل بیت زایل گرداند
و خدای عز و جل برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه هر درختی آنقدر
بار بردارد که شاخهایش بشکند و شما شیعیان میوهٔ زمستان در
تابستان بخورید چنانچه حق تع میفرماید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ
اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند
هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان بزمین لیکن تکذیب پیغمبران

گردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم بکردهای بد ایشان پس فرمود که بدرستی که الله تو بخشد و درآن زمان شیعیان گرامی که بر ایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند تا آنکه هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را بهر چه از ایشان صادر شود و در احادیث معتبره وارد شده است که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین ع باشد و آنقدر در زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد و در روایت دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ که حضرت امام حسین ع بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند و همگی خودهای طلا کار بر سر داشته باشند و در روایت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه با حضرت موسی بودند و همه ایشان بمردم برسانند که این حسین بن علی است که خروج کرده است تا آنکه مردم باو شک نیاورند و بدانند که دجال و شیطان نیست و دران وقت حضرت صاحب الامر ع در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین ع در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم ع از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین ع او را غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام دیگری غسل نمیدهد و نماز نمیکند بر او و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین ع بعد از حضرت صاحب الامر ع سیصد و نه سال پادشاهی

جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت امیر المؤمنین ظاهر شود و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع منقولست که برید عجلی از آنحضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید او را صادق الوعد وصف نموده آیا اسمعیل پسر ابرهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل فرزند حزقیل است حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند و پوست سر و رویش را کندند ناگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد تا نزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب گردانم اسمعیل گفت که مرا بعذاب ایشان حاجت نیست خدا وحی کرد باو که پس چه حاجت داری حاجت خود را عرض کن حضرت اسمعیل گفت که پروردگارا تو پیمان از پیغمبران گرفتی برای خود بپروردگاری و برای محمد ص به پیغمبری و برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی خلقت را بانچه ستمکاران آن امت با حسین ابن علی جگرگوشه آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده دادهٔ حسین را که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت من در درگاه تو آنست ای پروردگار من که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت اسمعیل با حضرت

امام حسین ع در رجعت بدنیا برخواهد گشت و در روایت دیگر وارد شده است
که حضرت امام حسین با هفتاد و پنج هزار کس از مردگان در رجعت برخواهد
گشت حدیث سیزدهم شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت
کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که حضرت امیرالمؤمنین
روزی در خطبهٔ خود فرمود که بدرستی که حق سبحانه و تعالی یگانه و فرد و بی همتاست
و در یگانگی خود متفرد است و در اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس آن کلمه
نوری شد و از آن نور جناب مقدس نبوی ص و من و ذریت مرا خلق فرمود
پس تکلم بکلمهٔ دیگر نمود و او را روحی گردانید و در آن نور ساکن کرد و آن
نور را با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد پس ما ئیم روح برگزیده خدا
و مائیم کلمات تامات الهی و خدا با حجت خود را بر خلق تمام کرده است پس ما
همیشه در نور سبزی بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه شب و نه روز و هیچ
صاحب حیوتی در عالم نبود ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میکردیم و این
حال پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت
از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بیاورند و ما را یاری کنند و اینست معنی آن آیه
کریمه وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ
ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ و معاد
ظاهر لفظش آنست که یاد آور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبران

ونه ماه م

که هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق
نماید آنچه را با شماست از دین و کتاب هر آینه همه ایمان باو بیاورید و هر آینه البته
او را یاری کنید و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمایند و بدرستی که خدا
پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم و بتحقیق که من یاری آن
حضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدی
که خدا از من گرفته بود و یاری پیغمبرش و احدی از پیغمبران و رسولان خدا
هنوز مرا یاری نکرده اند زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد
از این مرا یاری و نصرت خواهند داد و در آن وقت مابین مشرق تا مغرب
عالم همه از من خواهد بود و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد ص اجمعین زنده خواهد
کرد و در پیش روی من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران زنده و کافران
مرده که خدا ایشان را زنده گردانیده خواهند زد در برابر من زهی عجب و چگونه
تعجب نکنم از مردهائی که خدا ایشان را زنده کند و همه صدا بتلبیه بلند کرده باشند
و فوج فوج آیند و گویند لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ یعنی اجابت کردیم و
بخدمت ایستاده ایم ای خوانندهٔ مردم از جانب خدا و در میان کوچه ها
و بازارهای کوفه در آیند و شمشیرها بر دوش گذاشته و زنند بر سر کافران
و جباران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا بعمل آورد آن وعده را که باهل
رسالت داده در آن آیه کریمه که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ
دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي
لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی وعده داده است خدا آنجماعتی را که ایمان
آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه و جا
نشین خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از آنها را که پیش از ایشان
بودند و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است
برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند با ایمنی که عبادت
من بکنند و هیچ گونه شرک بمن نیاورند حضرت فرمود که یعنی عبادت من
کنند با ایمنی و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد
به راستی که مراست برگشتنی بعد از برگشتن و زنده شدنی بعد از زنده شدن
هست و منم صاحب رجعتها و برگشتنهای بسیار و صاحب صولتها و
انتقامهای بیشمار و صاحب دولتهای عجیبم منم حصار آهن منم بندهٔ خدا
و برادر رسول خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب
خدا و صراط خدا و میزان خدا منم کلمهٔ خدا و منم اسماء حسنی الهی و منم امثال علیا
و منم آیات کبری و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت
ساکن گردانم و اهل جهنم را بجهنم رسانم و با منست تزویج اهل بهشت
و بسوی منست بازگشت خلق در قیامت و حسنات ایشان و منم مؤذن

و منم در اعراف و منم که در پیش چشمهٔ آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان و
منم دابة الارض که خدا در قرآن فرموده در آخر الزمان ظاهر شوم و عصای
موسی و انگشتر سلیمان را بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم نقش بندد که مؤمن
حقا و کافر حقا و منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان
و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفهٔ پروردگار عالمیان و منم آنکسی
که خدا بمن داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان خلایق را
و منم آنکه خدا مسخر من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و
بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را ای گروه مردم بپرسید
از من آنچه خواهید و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند خدا
اجابت او ننمود و فرمود که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم و چون
آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و متابعانش از آن روز که خدا
آدم را خلق کرده است تا روز وقت معلوم و این آخر رجعتهای حضرت امیر
المؤمنین ع است راوی گفت که مگر آنحضرت را چندین رجعت هست فرمود
که بلی آنحضرت را برگشتنها و برگشتنها هست و هر امامی که در هر قرنی و زمانی
بوده است برمیگردد و با او برمیگردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او
بوده اند تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند و چون

روز وقت معلوم شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آن را روحا میگویند نزدیک بکوفه پس جنگی بکنند که هرگز جنگی چنین نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می بینم اصحاب امیر المؤمنین را که شکست خورند و صد قدم از پس پشت برگردند و گویا می بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود پس در آن حال خداوند جبار ابری بفرستد که میان او پر از ملائکه باشد و حضرت رسول ص در پیش ابر آید و حربه از نور در دست داشته باشد و چون شیطان نظرش بر آن حضرت افتد از عقب برگردد پس اصحابش با او گویند که کجا میروی الحال که ظفر بر ایشان یافته شیطان گوید که من می بینم چیزی که شما نمی بینید من میترسم از عقاب خداوند عالمیان پس حضرت در رسد و نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه با آن یکضربت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت خالص در زمین کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف شود و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند و از هر شیعه هزار پسر از صلب او بهم رسد هر سال یک پسر و در آن وقت دو باغ سبز که خدا در سوره رحمن فرموده است که مُدْهَامَّتَانِ نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه بهم رسد و چندان وسعت داشته باشد که خدا خواهد و احادیث معتبره بسیار وارد شده است

در تفسیر

در تفسیر این آیه کریمه وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ که هر که هست مرگی و کشته شدنی برای او هست اگر پیش از رجعت بمیرد در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت خواهد مرد و در احادیث معتبره دیگر وارد است که این آیه کریمه يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا یعنی روزی که محشور گردانیم از هر امتی گروهی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما که این آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میگردانند چنانچه در جای دیگر فرموده که محشور میگردانیم ایشان را و واحدی از ایشان را ترک نمیکنیم و در حدیث دیگر منقولست در تفسیر این آیه کریمه فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا حضرت صادق ع فرمود که این آیه در باب ناصبیان و سنیانست که در رجعت فضله بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود و احادیث در اینکه دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است که نزدیک بقیام قیامت خواهد شد از طرق عامه و خاصه مستفیض است و در بعضی احادیث معراج منقولست که خداوند عالمیان بحضرت رسول ص خطاب فرمود که یا محمد علی آخر کسی است که قبض روح او خواهم کرد از امامان و اوست دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده شود عمرش بعد از آن دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده است و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که حضرت امیر المؤمنین با حضرت

امام حسین ع رجعت خواهد کرد واز جمیع بنی امیه ومعویه وآل معویه وهرکه
با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید پس خدا زنده کند سی هزار کس را
از یاوران او از اهل کوفه واز سایر مردم هفتاد هزار کس ودر صفین
با معویه واصحابش که زنده شده اند ملاقات کند در همان موضع که در اول
ملاقات واقع شده بود ومعویه واصحابش را همگی بقتل رسانند پس دیگر
زنده شوند ایشانرا با فرعون وآل فرعون بدترین عذابها معذب گردانند
پس بار دیگر حضرت امیر المؤمنین با حضرت پیغمبر برگردند وجمیع پیغمبران ظاهر
شوند وحضرت رسول ص علم خود را بآنحضرت بدهد وانبیا همه در زیر علم او باشند
واورا خلیفه گردانند در زمین وسایر امامان عاملان ونایبان آنحضرت باشند
در اطراف عالم وخدا را مردم در روی زمین بدون تقیه علانیه عبادت
کنند وحق تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا
از اول دنیا تا آخر دنیا وبعمل آید آن وعده که در قرآن با آنحضرت فرموده
که اورا بر جمیع دینها غالب گرداند ودر روایت دیگر منقولست که چون نزدیک
قیام قایم آل محمد بشود در ماه جمادی الآخر وده روز از ماه رجب بارانی
بشود که خلایق مثل آن ندیده باشند پس بآن باران گوشتهای مؤمنان
وبدنهای ایشان در قبرهای ایشان بروید وگویا می بینم ایشانرا که از جانب
جهینه آیند وخاک از سرهای ایشان ریزد ودر حدیث دیگر مرویست که چون

حضرت

حضرت قایم ع بیرون آید از پشت کوفه با او بیست وهفت کس از
مردگان که زنده شده باشند همراه باشند پانزده نفر از قوم موسی که
مردم را هدایت بحق میکردند وبحق عدالت مینمودند وهفت نفر اصحاب
کهف ویوشع بن نون وصی موسی وسلمان فارسی وابو دجانه انصاری ومقداد
ومالک اشتر پس ایشان یاوران او وحاکمان او باشند در شهرها وایضا
منقولست که چون آنحضرت ظاهر شود بقبر هر مؤمنی ملکی بیاید وبگوید امام
تو ظاهر شده است اگر میخواهی ترا زنده گردانیم که باو ملحق شوی واگر خواهی
در نعیم پروردگار خود باش تا روز قیامت واز حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که چون حضرت رسول ص رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت
پادشاهی کند وحضرت امیر المؤمنین چهل وچهار هزار سال ودر احادیث
معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آنحضرت از تفسیر این آیه اِنَّ
الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ یعنی آنکسی که قرآنرا بر تو واجب
کرده است ترا بر میگرداند بمحل بازگشت حضرت فرمود والله که دنیا منقضی نشود
تا آنکه حضرت رسول وامیر المؤمنین ع هر دو بدنیا برگردند ودر نجف اشرف
یکدیگر را ملاقات کنند ودر آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد
وابن طاوس ره از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار
سال است بیست هزار سال از سایر مردم است وهشتاد هزار سال مدت

ملک آل محمد است و پادشاهی ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که گویا می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت
سرخ بر آن زده باشند مزین بانواع جواهر دیگر و حضرت امام حسین ص بر آن
تخت نشسته باشند و در دور و کنار آن نور هزار قبه سبز باشد و مؤمنان
فوج فوج بدیدن آن حضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان
رسد که ای دوستان من هر چه خواهید از من سؤال کنید که بسیار آزار
کشیده اید و خواری کشیده اید و مظلوم شده اید امروز روزیست که هیچ حاجت
از حاجت دنیا و آخرت سؤال نکنید مگر آنکه برآورم و طعام و آب ایشان از
بهشت برای ایشان آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از
قیامت در زمان حضرت قایم ع جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد
بدنیا برمیگردند نیکان برای آنکه بدولت ائمه خود دیدهای ایشان روشن
شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای
آنکه آزار بکشند و آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت برسد اضعاف
آزار از دست ایشان ببینند و نیکان انتقام بکشند و اما سایر مردم در
قبرها میمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث بسیار وارد شده است
که رجوع نمیکند در رجعت مگر کسی محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر
خلق پس ایشان را بحال خود میگذارند و آیه کریمه نیز دلالت بر رجعت دارد

چنانچه

چنانچه دانستی و اکثر علمای ما دعوای اجماع بر حقیت رجعت کرده اند مثل محمد بن
بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر
ایشان از اکابر علمای امامیه و همیشه میان شیعه و مخالفین درین مسئله
نزاع بوده است و سنیان درین باب بر ایشان طعن میزده اند و ایشان
جوابهای شافی میگفته اند و کتابهای بسیار درین باب تصنیف کرده اند
و شیخ نجاشی ره در کتاب رجال نقل کرده است که ابو حنیفه بنزد مؤمن الطاق
که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بر سبیل سخریه گفت که تو چون برجعت
اعتقاد داری پانصد درهم بمن قرض بده تا در رجعت بتو پس دهم او جواب
گفت که تو ضامنی بده که بصورت آدم برخواهی گشت بلکه بصورت میمون یا
خوک برگردی و شیخ بن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است
از حضرت صادق ع که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد
و متعه را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار قریب بدویست حدیث
زیاده از چهل مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون
نوشته ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و احادیث در باب رجعت
حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین ص باعتقاد فقیر متواتر است
و در باب رجعت سایر ائمه نزدیک بتواتر و آنچه درین رساله ایراد نمودیم برای
منصف کافیست والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم حدیث چهاردهم

شیخ صدوق محمد بن بابویه بسند معتبر از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد
الصادق ع روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد
از ایشان امام ایشان پس خوشا حال جمعی که در آن زمان بر اعتقاد
حق ولایت ما اهل بیت باقی مانند بدرستی که کمتر ثوابی که ایشان را باشد
آنست که خداوند عالمیان ایشان را ندا کند که ای بندگان من که ایمان
آوردید براز پنهان من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را
بثواب نیکو از جانب من بدرستی که شما بندگان و کنیزان منید بحق و راستی
از شما عبادت قبول مینمایم و پس و از شما عفو میکنم و پس و شما را می آمرزم
و پس و بسبب شما باران میفرستم بر بندگان و رفع میکنم بلاها را از ایشان
و اگر نه شما می بودید هر آینه عذاب خود را بر ایشان می فرستادم راوی گوید
که عرض کردم که یابن رسول الله کدام عمل است که در آن زمان بهترین اعمالست
فرمود که زبان را نگاه داشتن و ملازم خانها بودن و بروایت دیگر نقل کرده است
از زرارة بن اعین که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق ع که بدرستی که
قایم آل محمد ص را غیبتی خواهد بود پیش از قیام بامر قتال و جهاد گفتم چرا فرمود
که از ترس کشتن پس فرمود که ای زراره اوست که مؤمنان انتظار او
میکشند و اوست که مردم شک در ولایتش خواهند کرد و بعضی خواهند
گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است و بعضی گویند که او غایبست

و بعضی گویند که هنوز بهم نرسیده است و بعضی گویند که پیش از وفات
پدرش بدو سال متولد شده است و حق تعالی بغیبت آنحضرت شیعیان را
امتحان فرموده است و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب بطالت
و ضلالت زرارة گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان
چه کار بکنم فرمود که اگر آن زمان را دریابی بر این دعا مداومت نما اللّٰهمّ
عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللّٰهُمَّ
عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللّٰهُمَّ
عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي و در حدیث معتبر دیگر از حضرت علی بن الحسین ع
منقولست که آن حضرت فرمود که ممتد و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم
از اوصیای رسول خدا ص بدرستی که اهل زمان غیبت آنحضرت که قایل
بامامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود
زیرا که حق تعالی بایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت شناسائی
آنقدر که غیبت نزد ایشان بمنزلهٔ مشاهده گردیده است و ایشان را در آن
زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان حضرت رسول خدا ص در پیش روی
آنحضرت با دشمنان او جهاد میکردند بشمشیر ایشانند صاحبان اخلاص بحقیقت او
ایشانند شیعیان ما براستی و ایشانند خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان
و آشکارا و فرمود که انتظار فرج کشیدن بهترین فرجهاست و در احادیث

وارد شده است که هر که اعتقاد بامامت صاحب الامر داشته
باشد و انتظار فرج آن حضرت کشد بمنزله کسی است
که در زیر علم آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در میان
خیمه آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در خون خود دست
و پا زند در جهاد فی سبیل الله و در روایت معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که زود باشد که شما را شبهه پیش آید و
امام شما غایب شود و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعای
غریق را بخواند و آن این دعاست یَا اَللّٰهُ یَا رَحْمٰنُ
یَا رَحِیمُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلٰى دِينِكَ
و سید بزرگوار علی بن طاوس رض در کتاب مصباح الزایر
روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ع که هر که این
دعا را چهل صباح بخواند از یاوران و انصار قایم آل محمد ع باشد
و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد خدا او را در زمان آنحضرت زنده
گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آنحضرت بکند و حق تعالی بعدد هر
کلمه از این دعا هزار حسنه باو عطا فرماید و هزار گناه از نامهٔ عمل
او محو نماید دعا اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ
وَالْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنَزِّلَ التَّوْرٰاةِ

وَالْاِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنَزِّلَ
الْقُرْاٰنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ
الْاَنْبِيٰاءِ الْمُرْسَلِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ
الْكَرِيمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يٰا
حَيُّ يٰا قَيُّومُ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰاتُ
وَالْاَرَضُونَ يٰا حَيَّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا اَنْتَ
اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلٰانَا الْاِمٰامَ الْهٰادِيَ الْمَهْدِيَّ
الْقٰائِمَ بِاَمْرِكَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰبٰائِهِ
الطّٰاهِرِينَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ فِي مَشٰارِقِ
الْاَرْضِ وَمَغٰارِبِهٰا سَهْلِهٰا وَجَبَلِهٰا بَرِّهٰا
وَبَحْرِهٰا وَعَنِّي وَعَنْ وٰالِدَيَّ مِنَ الصَّلَوٰاتِ
زِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ وَمِدٰادَ كَلِمٰاتِهِ وَمٰا اَحْصٰاهُ
عِلْمُهُ وَاَحٰاطَ بِهِ كِتٰابُهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُجَدِّدُ
لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هٰذٰا وَمٰا عِشْتُ مِنْ
اَيّٰامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لٰا
اَحُولُ عَنْهٰا وَلٰا اَزُولُ اَبَدًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ
اَنْصٰارِهِ وَاَعْوٰانِهِ وَالذّٰابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسٰارِعِينَ اِلَيْهِ

فی قضاءِ حوایجهِ والمحامین عنهُ السّابقین
الی ارادتهِ والمستشهدین بین یدیهِ اللّهمّ ان
حال بینی وبینهُ الموتُ الّذی جعلتهُ علی عبادک
حتماً فاخرجنی من قبری موءتزراً کفنی شاهراً سیفی
مجرّداً قناتی من قبری ملبّیاً دعوة الدّاعی فی الحاضر
والبادی اللّهمّ ارنی الطّلعة الرّشیدة والغرّة
الحمیدة واکحل ناظری بنظرةٍ منّی الیهِ وعجّل فرجه
وسهّل مخرجهُ واوسع منهجهُ واسلک بی محجّته
فانفذ امرهُ واشدد ازرهُ واعمر اللّهمّ بهِ بلادک و
احیِ بهِ عبادک فانّک قلتَ وقولک الحقّ وظهر الفساد
فی البرّ والبحر بما کسبت ایدی النّاس فاظهر اللّهمّ
لنا ولیّک وابن بنت نبیّک المسمّی باسم رسولک حتّی لا
یظفر بشیءٍ من الباطل الّا مزّقهُ ویحقّ الحقّ ویحقّقه
واجعلهُ اللّهمّ مفزعاً لمظلوم عبادک وناصراً لمن لا
یجد لهُ ناصراً غیرک ومجدّداً لما عطّل من احکام
کتابک ومشیّداً لما ورد من اعلام دینک وسنن
نبیّک صلّی الله علیهِ وآلهِ واجعلهُ ممّن حصّنته من

بأس

بأس المعتدین اللّهمّ وسرّ نبیّک محمّداً صلّی الله علیهِ وآلهِ
برؤیتهِ ومن تبعهُ علی دعوتهِ وارحم استکانتنا بعده
اللّهمّ اکشف عنّا هذه الغمّة عن الامّة بحضورهِ وعجّل
لنا ظهورهُ انّهم یرونهُ بعیداً ونراهُ قریباً برحمتک یا ارحم
الرّاحمین پس دست راست را بر ران راست خود سه مرتبه میزنی
و سه مرتبه میگوئی العجل العجل یا مولای
صاحب الزّمان تمام شد
این رساله کثیر الفائدة
م





